

پشت صحنه سکوت

تنظیم: تارا نجد احمدی

کمپین يك ميليون امضا، امروز و در آستانه دومین سال حیات خود همچنان از پویا ترین تجربه های حرکت اجتماعی در بدنه جامعه ایران است. این حرکت توانست با وجود موانع بسیار به مثابه يك جنبش اجتماعی پویا راه خود را بپیماید. از نقاط قوت حرکت های فمنیستی، شفافیت و جسارت آن در نقد مستقیم خود است. خودی که مقدس نیست و اگر لازم باشد باید تخریب و دوباره ساخته شود. از نقد نمی گریزد و همواره سعی دارد با علنی ساختن مشکلات و دغدغه هایش شیوه های تازه ای برای ادامه فعالیت خود خلق کند.

آنچه در دوسال اخیر با حضور و اعلام موجودیت جمع فعالان کمپین ایجاد شد الگویی خلاف است که قابلیت تعمیم به بسیاری از فعالیت های گروهی را دارد. از مهم ترین ویژگی های این حرکت این است که حین پروسه همواره "شکل" خود را می سازد چون همه ما معتقدیم "شکل عملاً برابری طلبانه حرکت ماست که نهایتاً برابری را خواهد آفرید". در این دوسال تجربیات نابي را در چگونگی سازماندهی جنبشی چنین گسترده و متنوع از سر گذراندیم. کثرت گرایی در ذات این حرکت است و شاید بتوان گفت تمامی فعالیت های موجود در کمپین تهران تلاشی برای گریز از تمرکز و چالشی در این عرصه بود. کوششی بود برای حرکتی افقی در برابر سلسله ای عمودی و هرمی، نقدی بود در برابر حذف، سازمان دهی نه سازمان سازی، شفافیت و نه ابهام سازی،... از جمله مباحث عینی و ملموسی بود که هرروزه در این دوساله در زندگی شخصی و اجتماعی مان تجربه کردیم. خودمان را به آزمون گذاشتیم و فاصله عمل و نظریات را سنجیدیم. در کنار اوج و فرودهای ناشی از فشارهای امنیتی که بر تنش های داخلی مان نیز می افزود از مسائل داخلی نیز غافل نماندیم هرچند گاه مسائل درون جنبشی ما را از ستم های بیرونی غافل می کرد که گاه موجب می شد نقد به یکدیگر را با بازی خودی و ناخودی حکومتی اشتباه بگیریم.

آنچه در پی می آید یادداشت های برخی کنشگران کمپین است که نظرات خود را در مورد شیوه های کار در کمپین يك ميليون امضا و نیز ایده هسته های خود بنیاد، کمیته های کمپین و همچنین اختلاف نظرهایی که در ماه های اخیر بین برخی کنشگران کمپین تهران وجود داشت نوشته اند. این یادداشت ها در کنار یکدیگر شاید شمع های کوچکی باشند که هر یک از زاویه ای متفاوت نوری بر اتفاقات ماه های گذشته می تابانند. ادای دینی به واقعیت شاید. واقعیتی که تاکنون تنها از یک زاویه روایت شده است. برای جلوگیری از گسترده و پیچیده تر شدن کلامی که اگر مکتوب نمی شد شاید روزی غرقمان می کرد. اختلاف نظرها باید قبل از آن که زیر زمینی شوند، شاخ و برگ پیدا کنند، به شایعه تبدیل شوند، یا خصمانه جلوی فکر و عمل ما را بگیرند بیان شده و تحلیل شوند، در غیر این صورت به ابزار دیگری برای سرکوب تبدیل خواهند شد.

هدف از ثبت روایت های کنشگران این حرکت طرح کیفیت اختلافات بین گروهی نیست. مغایر با تلاش برای همبستگی بین کنشگران جنبش زنان نیست که راهی برای رسیدن به آن است. روند فعالیت این گروه تجربه ای است که در حوزه ی فعالیت های اجتماعی زنان ایران باقی خواهد ماند و بهتر آن که روایت های صادقانه و منصفانه از این داستان به ثبت واقعیت های آن کمک کند.

این بریده نوشته ها آینه شکسته ایست که امروز از ورای تکه های آن و انعکاس های متفاوتش می توانیم به تصاویری که از خود آفریده ایم نگاهی دوباره بیندازیم.

1. آیدا سعادت / پای لنگ بساط همبستگی

بحث از دوستی بود و سخنی از ما و شما نبود. همه با هم بودیم و می اندیشیدیم که تفکر انتقادی جزء تفکیک ناپذیر هر ارتباط گروهی سیال و شرط بقای هر جنبش اجتماعی است. نقد خردمندانه و سازنده. اما هویت طلبی قدرتمدارانه بود که می رفت تا جمع کنشگران کمپینی را از هم بپاشد. در این

میانۀ بخشی که نقد پذیر نبود ساز جدایی سر داد و اقلیتی توانمند که داعیه ی شفافیت در روابط گروهی داشت، همزمان با قهر مصلحتی و قطع ارتباط با سایر گروه ها در کمپین، با طرح ریزی پنهانی سایتی موازی با سایت تغییر برای برابری، اعجاب بسیاری را برانگیخت. زمزمه ی پرسش هایی که در خلال آنها گمانه زنی از توقف فعالیت کمپین به چشم می خورد آزار دهنده بود. در نهایت جمع ماند و عرصه ی دشوار ترعمل و کار گروهی که همان بود که بود و آن اقلیت رفتند پی تفریق و تفرقه.

دیر زمانی گذشته و حالا سخن از روابط منسجم و "همبستگی سه پایگاه رسانه ای" با اهداف مشترک به میان آورده اند، اما دوستان انگار پای این همبستگی اندکی می لنگد! درست است، همه ما در یک اصل توافق نظر داریم و این کار درحوزه زنان باید پیش برود و به رغم تمام هزینه هایی که به آن تحمیل می شود دوام بیاورد. بی گمان دغدغه های مشترک همه ما، سبب ساز انسجام در انتشار اخبار و داشتن مواضع یک سان در کلامان بوده است. اما این امر لزوماً به معنای همبستگی در مفهوم حقیقی خود نیست. خاطرات تلخی که از آن روزها و هنوز در ذهن ما ثبت شده، زخمی عمیق برچهره ی دوستی و همدلی و همبستگی نشانده که مرهم آن اعتماد سازی شفافیت و نیز تلاش برای بهبود است. تحریف واقعیت چگونگی ایجاد این زخم کمکی به تقویت همبستگی نمی کند بلکه تردیدهای جدی در ادامه ی راه ایجاد می کند که انکار ناپذیر می نماید.

مقایسه ی مطالب منتشره اخیر و مقالاتی که در مدح هسته های خود بنیاد در مدرسه فمینیستی منتشر شد و تلاش به تشبیه ساختار شبکه ای و افقی موجود به هسته های خودبنیاد تکثیر شده، با ذهنیت های موجود از روابط درون گروهی، برای اعضای کمیته های فعلی تعجب برانگیز است چرا که آن چه در باب ستایش فعالیت های اخیر کمپینی ها نوشته شده هیچ ارتباطی به گسترش هسته های خودبنیاد ندارد، بلکه این ظرفیت با تقویت ساختار پیشین و اجرایی شدن ایده هایی که از ابتدا نیز وجود داشت در پناه فعالیت اعضای قدیمی و حضور رو به تزايد داوطلبین جدید و همچنین بازتعریف مناسبات درون گروهی آن به منصفه ی ظهور رسیده است. شاید راز موفقیت در فعالیت های اخیر در کمپین، بی توجهی آگاهانه به تضعیف های صورت گرفته بود. بسیاری از اعضاء به جای پرداختن به جدال لفظی و افتادن به ورطه ی چرخه ی بی انتهای مقاله پاسخ- پاسخ مقاله، تلاش خود را بر اجرایی کردن ایده های خلاق متمرکز کردند و به این ترتیب بود که آن همه نقد تخریبی نتوانست به روند فعالیت های گروهی آسیب جدی وارد کند. اما در تمام این مدت حرف های ناگفته جایی ته ذهنمان رسوب کرده بود.

آیا به راستی جنبش یک میلیون امضا از بحران های درونی عبور کرده است؟ در عبور از آن "**پیچ خطرناک**" که منجر به بی انگیزگی مقطعی بسیاری از کنشگران که از مسایل درونی مطلع نبودند شد، آنانی که اکنون از "**همدلی**" می گوید چقدر نقش آفرین بودند؟ آیا در میان های همان پیچ پرخطر و در جایی که تهدیدهای معمول بیرونی به خودی خود می توانست هر کنشی را به انفعال بکشاند نبود که آنان که سخن از "**همدلی**" به میان می آورند، به بهانه ی بزرگ شدن ساختار با تخطئه و برخوردهای حذفی، حلقه کنشگران جوان را رها کردند تا به زعم خود تئوری خلق کنند و "**جوانترهای پرشور**" با حرف شنوی و بدون داشتن حق نقد عملکرد و رفتارهای غیر دموکراتیک اجرا کنند و گوش به فرمان باشند تا تئوری بعدی از تنور بیرون بیاید؟

آیا سورپرایزهای سایت مدرسه ی فمینیستی آن هم در مقطعی که ضربات پیاپی امنیتی و تهدیدهای مداوم به خودی خود می توانست کنشگران جوان کمپین را در ادامه ی راه دچار تردید کند یک اقدام همدلانه بوده است؟ آیا پیشه کردن سیاست سکوت در مقابل نقدهای به جا از سهم خواهی و قدرت طلبی در سایه ی فعالیت گروهی را می توان نشانگر "**برخوردی مسئولانه**" دانست؟

بی تردید **حضور یک رسانه ی مجزا در کمپین** اگر با شفافیت توأم بود و الزامات آن پیش از قهر مصلحت اندیشانه در جمع مطرح می شد می توانست نمودی از تکثر گرایی رسانه ای باشد. چنانچه پیش از **توقیف زنستان** این تکثر رسانه ای کمک زیادی به پیشبرد اهداف جمعی می کرد و کسی مخالفتی با حضور آن نداشت. قریب به اتفاق فعالان این عرصه اتفاق نظر داشتند که نبود زنستان خلاء مشهودی در فعالیت های رسانه ای است و طرح ایده ی **ایجاد رسانه ای دیگر در سایه ی اعتماد سازی و شفافیت درون گروهی**، بی تردید با استقبال تمامی اعضاء مواجه می شد. اما در طی این مدت در کمال تاسف انتشار بخشی از مقالات سایت مدرسه تنها با هدف تاکید بر ناکارآمدی ساختار مشکل از نیروهای جوان صورت گرفت و در مقابل ایده های نو و خلاق که ظرفیت اجرایی شدنشان از ابتدا نیز وجود داشت (و بخشی از آن در فعالیت های عمومی فعالان کمپین در 22 خرداد امسال محقق شد)، حضور آنان در این مقالات بی رنگ و بی تاثیر و بیهوده ترسیم شد.

فعالیت های اخیر نشان داده است که ساختار اولیه و شکل فعالیت گروهی در کمپین با بازنگری و بازتعریف برخی اشکالات موجود نه تنها قابلیت به ثمر رساندن تلاش های کنشگران کمپین را داراست بلکه واجد خصیصه ی پویایی در درون گروه نیز هست. ساختاری که از هسته های خودبنیاد ترسیم

شد با آنچه در ساختار فعلی کمپین وجود دارد قابل تشبیه نیست و بهتر آن است که به منظور اثر بخشی بیشتر در دستیابی به اهداف تعیین شده در هر گروه، کسانی که به ساختار هسته های خود بنیاد به عنوان ساختاری اثر بخش معتقدند با تمرکز بر شیوه ی کاری خود راه را ادامه دهند و از نقدهای تخریبی و تحریف واقعیات موجود پرهیز کنند.

اتفاقی که در دوسال اخیر با حضور و اعلام موجودیت جمع فعالان کمپین حادث شد الگویی خلاق است که قابلیت تعمیم به بسیاری از فعالیت های گروهی را داراست. هدف از ثبت روایت ها طرح کیفیت دعوای بین گروهی نیست. روند فعالیت این گروه تجربه ای است که در حوزه ی فعالیت های اجتماعی باقی خواهد ماند و بهتر آن که روایت های صادفانه و منصفانه از این داستان به ثبت واقعیت های آن کمک کند.

2. هدی امینیان/ آیا تا کنون پیش خود اندیشیده اید دلیل سکوت ما چه بوده است؟

خانم نوشین احمدی خراسانی نوشته تان را خواندم. من نیز از نسل همان دختران جوانی هستم که "احساساتی" شان می خوانید و اعمالشان را "غریزی" و نه از روی منطق و عقل می دانید. نمی خواهم نوشته تان را تحلیل کنم و طنز تلختان را پاسخی گویم. تنها خواستم از شما و دوستانتان در مدرسه فمینیستی بخواهم که جواب سوال های حل نشده مرا بدهید، شاید گره هایی که مدت هاست در ذهنم ایجاد شده، باز شود و به حقانیت شما و حرف هایتان ایمان بیاورم.

1- چرا تا وقتی انحصار اطلاعات و قدرت در کمپین بی چون و چرا در دست شما و دوستان کنونی تان در مدرسه فمینیستی بود ساختار کمیته های کمپین جواب می داد و نیازی به اصلاح و بازآرایی مجدد آن نبود؟

2- چرا هنگامی که تعدادی از همین کنشگران جوان کمپین نقدهایی را با توجه به چرخه ناقص اطلاعات و روند تصمیم گیری هر می که آن موقع در کمپین وجود داشت، مطرح کردند و خواهان پاسخ گویی شدند جوابی ندادید؟ هر چند پاسخ تان را با هسته های خود بنیاد دریافت کردیم.

3- اگر ساختار کمپین در قالب کمیته ها دیگر جواب نمی داد و نیاز به بازسازی مجدد آن بود، چرا شما به عنوان یکی از اعضای موثر و فعال کمیته ها که اکنون در نوشته هایتان از "دموکراسی" سخن می گوید، برای تغییر ساختار درون کمپین روشی غیر دموکراتیک در پیش گرفتید و به بهانه ی فضای بسته امنیتی یارانتان را رها کرده، زنگ مدرسه فمینیستی را به صدا درآوردید؟

4- چرا اکنون و در موقعیت کنونی جوانان را احساساتی و غریزی می خوانید، همان جوانانی که نسل پنجم فمینیست های ایرانی نامگذاری شان کرده بودید و سخت به آنان امید بسته بودید و به یاریشان تخیل می کردید؟

5- کمپین های شهرهای مختلف همواره روش و عملکردی مستقل از کمپین تهران داشته اند و از آغاز به کار کمپین شهرهای بسیاری به آن پیوسته اند و این حاصل تلاش جمعی همه فعالان کمپین چه در تهران و از آن مهم تر در خود این شهرها بود، آیا فکر نمی کنید مانورهای جدید و اینگونه تان بر روی شهرستان ها، نه تنها تئوری پردازی جدید و عنوان کردن مسئله ای نو نیست بلکه مسایل دیگری همچون یارکشی و همراه تراشی یک جانبه از سوی شما را در ذهن افراد متبادر می کند؟

6- در جایی خود گفته بودید که ساختار کمیته ها در کمپین برای عدم مرکزیت در تصمیم گیری ایجاد شده است، حالا چه شد که تا خود از این ساختار جدا شدید، ساختار کمیته ها مرکز گرا شد و غیر دموکراتیک؟ همچنین همان طور که خود نیز می دانید سایت تغییر برای برابری مرتبط با کمیته رسانه کمپین یک میلیون امضاء در تهران است که در کنار دیگر کمیته ها (داوطلبان، آموزش، کارگاه ها، مستندسازی، شهرستان ها، روابط عمومی، مالی، هنری، مادران) فعالیت می کند و رسانه ای جهت بازنمای بیرونی اتفاقاتی است که در کمپین و جنبش زنان رخ می دهد. به نظر شما این اصرار جدید بر تقلیل دادن گروه های کاری فعال در کمپین تهران به زیر مجموعه ی سایت به معنای تقلیل دادن فعالیت های حقیقی به فعالیت های رسانه ای نیست و حاصل خصومت های شخصی؟

7- گفته اید با ایجاد هسته های خودبنیاد شور و نشاط دوباره ای به این حرکت تزریق شد و رقابت هم شکل گرفت. اما به تصور من جدایی آنگونه شما در آن شرایط حساس و امنیتی با زندانی بودن دو نفر از کمپینی ها و سپس ایجاد این به اصطلاح هسته خودبنیاد صدمه ای

جدي به حرکت وارد کرد و اگر پایداری و اعتقاد همین جوانان احساساتی به کمپین و نقد و فعالیت شبانه روزی و سازنده آنان به حرکت و کار و پشتکارشان در قالب همین کمیته ها نبود امروز تاریخ جور دیگری رقم می خورد. به باور من، شما می خواستید با زاویه نگاه خود و تضعیف دیگری که برایتان "غیر خودی" بودند، عنان کارها را در دست بگیرید و خود تاریخ دیگری رقم بزنید.

8- از همه مهم تر این که در این مدتی که زنگ مدرسه فمینیستی جهت ارائه مقاله های پرمحتوا، "ایجاد رقابت و تزریق شور و نشاط به صدا درآمده است"، دیگر کمپینی های به قول شما "پایند به ساختار صلیبی و تک مرکز کنونی" همواره در مقابل شما، ایده ها و مقاله هایبتان سکوت کرده اند. آیا تصورتان این است که توانایی پاسخگویی نداشته اند، تئوری پرداریشان ضعیف بوده است یا تئوری ها و مقاله های هسته خودبنیاد شما مجابشان کرده است؟ آیا تاکنون پیش خود اندیشه کرده اید که دلایل این سکوت دوری گزیدن از فضای متشنجی بوده است که شما به دست خود آفریده بودید؟ آیا فکر کرده اید که دامن زدن بر حواشی و توجه بر هدف در این فضای امنیتی وادارمان کرده بود سکوت پیشه کنیم و از تجربه اتفاقاتی که در همین یک سال اخیر به علت اختلافات داخلی برای دیگر فعالین جامعه مدنی افتاده بود درس بگیریم؟

اگر نمی دانید، ما به شما خواهیم گفت. تک تک این جوانان پرشور و احساساتی وقایع را در ذهن و قلبشان حفظ کرده اند. تاریخ روایت ها را به قضاوت خواهد نشست. فراتر از نوشته ها و طومارها، باشد که شرمسارش نباشیم.

3.خدیجه مقدم/ وقتی واقعیت با تئوری بافی قلب می شود

مسأله ای در کمپین یک میلیون امضاء اتفاق می افتد و تعدادی از اعضاء کمپین که نیمی از آنان از فعالان پرسابقه جنبش زنان هستند، بنا به دلایل کاملاً شخصی و عدم تحمل انتقاد از سوی تعدادی از فعالان جوان و صادق کمپین، یک شبه خود را تبدیل به "هسته خود بنیاد" می کنند و اندر مزایای هسته، مقاله ها می نویسند و در سایت اختصاصی خودشان (مدرسه فمینیستی) منعکس و به بقیه هم توصیه می کنند که کمیته ها را به هسته های خود بنیاد ارتقاء دهند و کمپین یک میلیون امضاء را با امنیت بیشتر پیش ببرند و بعد، جوانان کمپین که عده ای تازه از هسته های دانشجویی و مطالعاتی به فضای پر تحرکی وارد شده اند و تعدادی به خاطر مردمی بودن، علنی و شفاف بودن کمپین و روش گفتگوی چهره به چهره به آن پیوسته اند، مقاومت کرده، حرکت برابری خواهانه خود را به شیوه ای دموکراتیک و مسالمت آمیز، افقی و سیال ادامه می دهند. آنان که پیش از آن، فقط در تهران، کمیته های کمپین را از 6 به 12 کمیته افزایش داده، بدون اینکه به دنبال نام جدیدی باشند و در پی تکثیر کمیته ها بودند، ناباورانه به این روش غیر دموکراتیک می نگرستند و در ابتدا سعی کردند با میانجیگری وحدت کمپین را ضمن کثرت حفظ کنند و وقتی نا امید شدند، با نوشتن مقالات متعدد اعتراض خود را به این حرکت اعلام داشتند.

دوستان مدرسه، که پیش از آن فرصت های زیادی برای گفتگوی چهره به چهره با دوستان کمپینی شان را به رغم درخواست های مکرر اعضاء کمیته ها، از دست داده بودند، بدون اعتناء به بقیه، به عملکرد غیر دموکراتیک و غیر اخلاقی خود پایه ی تئوریک داده و به قلب واقعیت پرداختند و درس بزرگی به فعالان جوان جنبش زنان دادند. تجربه ای که در کمتر از دو سال این جوانان به دست آوردند، شاید مبارزین قدیمی پس از ده ها سال به آن رسیده باشند و این یکی از ویژگی های مهم فعالیت در دوران کنونی است.

جوانان کمپین که اکثریت آنان بعد از شروع به کار کمپین به جنبش زنان پیوسته، این شانس را داشته اند که به سرعت در یابند روی کسانی که هر چند در ظاهر ادعای رهبری ندارند ولی خود را مالک اصلی جنبش زنان می دانند نباید حساب باز کنند و به طور کلی روی افراد سرمایه گذاری نکنند، فقط به راه خود ایمان داشته باشند. همان طور که حکومت ها می آیند و می روند، افراد مبارز هم می آیند و می روند، فقط عدالت خواهی و برابری خواهی است که همچنان به عنوان یک خواست طبیعی، مدنی و قانونی پا بر جاست.

تجربه با ارزشی که، به این جوانان آموخت از تئوری تا عمل یا شاید از حرف تا عمل، فرسنگ ها فاصله است و تنها در حرکت است که این توانایی ها و عدم توانایی ها، عیان می شود.

اگر عدالت خواهی و برابری خواهی به عنوان یک هدف در کشور سراسر تبعیض ما باشد، شکستی در کار نیست، نا امیدی معنایی ندارد حتی می توان از همه اشتباه ها و شکست ها درسی مثبت گرفت و پیش رفت. اختلاف، جدایی، انشعاب در جنبش های مردمی تازگی ندارد و هر کس بنا به ظرفیت و توانایی خود با جنبش، پیش می رود یا از قافله ی آن عقب می ماند و معمولاً هم برای

سرپوش گذاشتن بر عقب ماندن ها، تئوری بافی ها شروع و سعی در ایجاد یک رقابت ناسالم می شود.

در این بین اغلب، افراد صادق جنبش که ناباورانه جریان را پی می گیرند اگر برای درک این کشمکش قدرت، جوان باشند و کم تجربه، صدمه می بینند و چون از پیش کسوتان جنبش انتظار هیچگونه بی اخلاقی را ندارند، دچار بی عملی می شوند یا حد اقل، شور و شوقشان برای ادامه راه کاهش پیدا می کند و این همان چیزی است که حکومت ها می خواهند.

من می خواهم به این دوستان جوان و پر شور کمپین بگویم یکی از امتیازهای کمپین افقی بودن آن است و درست است که همین افقی بودن، تحمل نمی شود و عده ای که خود را برابر با بقیه نمی دانند در نهایت راهشان را از جمع بزرگتر جدا می کنند و بعد پارکشی ها شروع می شود تا کفه ترازو را به سمت خود سنگین کنند ولی همین ساختار افقی است که به ما اجازه می دهد بنویسیم و حقایق را عیان کنیم و نگذاریم حقایق پوشیده بماند تا نسل های بعد هم از تجربه های ما بهره ببرند.

راه ما روشن است و هر روز هم روشن تر می شود، مشکل ما مشکل نام گذاری نیست که "هسته خود بنیاد" بهتر است یا "کمپته". کمپین یک "گروه" است در حد یک سایت یا "جنبش" است، مشکل خود محوری و خود بزرگ بینی است که با صداقت و شجاعت اخلاقی باید به آن پرداخت. مشکل این است که ما فکر می کنیم اگر من در کمپین هستم، کمپین به جنبش تبدیل می شود و اگر من نیستم یک سایت خبری است. اگر من در 22 خرداد شرکت داشتم، 22 خرداد روز همبستگی زنان ایران و ایام خجسته 22 خرداد می شود و اگر من مخالف شرکت در مراسم 22 خرداد بودم، همه دستاورد هایش را نا دیده بگیرم و اصرار داشته باشم که حرکت اشتباه بوده است و باید به فراموشی سپرده شود.

من معتقدم اگر ما به راهمان ایمان داشته باشیم، هرگز دچار نا امیدی نمی شویم و اگر تلاش هایی از هر طرف عمدی و سهوی برای کند کردن حرکت یک میلیون امضاء صورت بگیرد، در دراز مدت با شکست مواجه خواهد شد، چرا که امضاء کمپین آگاهانه تر و مستقل تر به سمت جلو حرکت خواهند کرد و در نهایت، آگاهی و شناخت فعالان جنبش از یکدیگر، به نفع جنبش زنان خواهد بود. ای کاش آن قدر به جنبش زنان احترام بگذاریم که عملکرد خود را با یک شجاعت اخلاقی زنانه نقد کنیم و توان خود را برای پیشبرد اهداف جنبش، صادقاته اعلام کنیم و در پیوند با جامعه و توده زنان بنویسیم تا راهنمایی باشد برای ادامه راه مقدسی که در پیش گرفته ایم.

4. نیلوفر کلکار / کار گروهی ما و کار گروهی آنها

از زمان شروع کمپین و حتی قبل از آن حاکمیت تلاش بسیاری در سرکوب خیابانی زنان کرد. در تجمعات مختلف تعداد زیادی از زنان که بر اساس قانون اساسی کار غیر قانونی نمی کردند با بازداشت و کتک خوردن توسط نیروی انتظامی و احکام گوناگون رو به رو شدند. مجبور شدیم برای مدتی به جای حضور پر رنگ تر در خیابان جمع های بحث و گفتگو را در خانه هایمان بر پا کرده و بازهم نتیجه احضار و بازداشت و ایجاد وحشت توسط نیروهای اطلاعاتی و انتظامی بود و بنابراین ارتباط چهره به چهره با مردم یا دوستان در خیابان ها و حتی خانه ها روز به روز سخت تر گشت. قطع رابطه چهره به چهره با مردم کل فعالیت را زیر سوال می برد چون اصلا هدف کمپین همین است یعنی گسترش آگاهی در میان مردم و نه رقابت و مسابقه که اگر انگیزه ی ما برای حرکت رقابت بود باید سر از زمین بسکیتبال و فوتبال یا کلاس های درس مدارس کودکان در می آوردیم.

کم شدن رابطه ی رو در رو با فعالین دیگر هم امکان تبادل اطلاعات و نظرها و ایده ها و خلاصه پیش برد کار را محدود می کند. پس از مدتی همه خواهی نخواهی به صورت هسته هایی در می آیند که به دلیل نبودن رابطه دست به کارهایی می زنند که تنها به اتلاف انرژی منجر می شود. کارهایی در موازات هم و به دلیل نبودن فضای بحث و تبادل نظر و توجیه کردن یکدیگر حتی با یک سری از کارها که می تواند مقابل هم قرار گیرد رو به رو می شویم که اگر می توانستیم تنها یک جلسه در ماه با همکارانمان داشته باشیم بسیاری از سوء تفاهم ها و ناهماهنگی ها و اتلاف وقت و انرژی ها از بین می رفت.

این را حاکمیت نظامی که تمام توانش در بسیج نیروهای انتظامی و پلیسی است، به خوبی می داند و اگر مخالف جنبش های اجتماعی- که تمام پیروزی این جنبش ها بسته به گستردگی و هماهنگی بیشتر اعضای آن است- باشد به راحتی با استفاده از تمام دستگاه های دولتی و وزارت اطلاعات و دستگاه قضایی و ساختار غیر رسمی لباس شخصی و غیره دست به تضعیف این یگانه عامل توسعه اجتماعی و مدنی می زند. تمام تلاش فعالین برای حفظ دموکراسی این است که فرصت گفتگوی رو در رو را بیشتر کنند تا بتوانند بر سر حداقل هایی دور هم گرد آیند و موثرتر واقع شوند. وای به روزی که

پس از عدم توانایی در تحمل نظرات یکدیگر جدا شویم و سپس بر جدایی ارزش نهم و دیگران را نیز به این موهوم تشویق کنیم. عین این است که درست در راستای اهداف دستگاه سرکوب قدم بر داریم. درست است که با جدا شدن احتمال برخورد دستگاه قضایی و حکومتی را برای خودمان کاهش می دهیم اما احتمال دستیابی به اهدافی که از اول برای آن کار را شروع کردیم نیز بسیار کم تر می شود.

جدای موضوع مطرح شده در بالا از آنجایی که ساختار هسته های خود بنیاد در هر هسته تعداد کمی را در بر می گیرد دو حالت محتمل را می توان در نظر گرفت. اول این که افرادی با تجربه زیاد و مطالعه و سابقه فعالیت بالا، سر و کله زدن با افراد تازه وارد و روند توانمند سازی آنها را وقت گیر می بینند و مانعی بر سر پیشرفت در مسابقه ی تخیلی خود و درست همین منجر به ایجاد هسته می شود. این افراد که روحیه ی فعالیت اکتیویستی را ندارند و شاید اصلاً انگیزه یا هدفش را نیز نداشته باشند در پی تئوری پردازی های درست و غلط می گردند. آن ها با این کار فعالین تازه وارد را از دست یابی به اطلاعات و تجربیاتشان محروم می کنند و از طرف دیگر ارتباط گیری آنان با خارج از محدوده خود کاملاً انتخابی و سلسله مراتبی خواهد شد که نشان گر نظام خیمه ای است. ستونی وسط خیمه است و افراد در دوایر متحدالمرکز نسبت به محور ایستاده اند و جای هر کس کاملاً مشخص است و تنها محور با کوتاه و بلند کردن خود (انعطاف پذیری خود خواسته) می تواند نسبت دوری و نزدیکی افراد به خود را تغییر دهد. به نظر من این عین مدل دیکتاتوری است که هر چه بیشتر پیش روی بیشتر از دموکراسی دور می شود.

احتمال دوم هم این است که این هسته ها توسط افراد بی تجربه و تازه کار به وجود بیاید که ضربه اشتباه افراد بالا می رود و هسته مدت زمان بسیار طولانی ای را برای پیش رفت و توانمند شدن در مسیری که درست نمی شناسد نیاز دارد.

تا کنون در مورد هسته ها و سایت مدرسه فمینیستی صحبت نشده بود، شاید زمان مسایل را حل کند، نکند دستگاه سرکوب از این جدایی سود ببرد اما گویا این سکوت به پذیرش ایده ی هسته ای تعبیر شده است که شاید این صحبت های فعلی را بتوان جبران اشتباه گذشته دانست و نقطه ی قوت جنبش زنان که همیشه رو و آشکار بازی کرده است، اگر ممکن بود ما نظر همدیگر را کامل بشنویم و بدانیم هیچ گاه از سکوت یا نوشته های هم اشتباه برداشت نمی کردیم. اگر امکان گفتگوی رو در رو را داشتیم لازم نبود این قدر زیاد وقت صرف تحلیل اعمال و نوشته های یکدیگر کنیم و بیشتر روی هدفمان متمرکز می شدیم. همراهی و در کنار هم بودن است که دموکراسی را به ارمغان می آورد نه جدایی و گروه گروه شدن، حاکمیت این را می داند.

5. دلارام علی / قهرمانانی که نمی خواستند پاسخگو باشند

در این نوشته کوتاه و پس از اتفاقاتی که در این چند ماه در کمپین تهران روی داده است بر آن نیستم تا از وقایع مختلف در تبیین علی ایجاد مدرسه فمینیستی و ماجرای هسته خود بنیاد بهره ببرم چرا که بحث بر سر علل این رویداد، مفصل است. برخی جلسه انتقادی 8 آذر را دلیل این سازماندهی جدید قلمداد می کنند و برخی نیز در روایتشان برگزاری مراسم آش نذری را اولویت می دهند و هستند کسانی که تحلیل هایی متفاوت از این دو دارند.

به اعتقاد من، تک تک این رویدادها حائز اهمیت بوده و در تحلیل این به اصطلاح "سازماندهی جدید" نقشی موثر دارد. اما آنچه در این نوشته کوتاه اهمیت یافته بحث **پاسخگویی** است. چه بسیارند کسانی که در طول تاریخ کارنامه شان مملو از کارهای ارزنده است، اما لغزشی کوچک به یک باره تمام تصویر آنان را دیگر گونه ساخته است. لغزشی آغاز آن در آنجاست که دیگر نیازی به پاسخگویی به سایرین نمی بینند و رفته رفته به دیکتاتورهای بزرگ و کوچکی تبدیل می شوند که در تاریخ قضاوت خواهند شد.

بیش از یک سال از شروع به کار کمپین یک میلیون امضا می گذشت؛ کمپین آموزشی بود، نه فقط برای دختران و پسران پر شور که به آن پیوسته بودند، که برای تمام فعالان حقوق زن که از این پیش تر سابقه فعالیت در چنین ابعاد گسترده ای را نداشتند. کمپین ایده و عملی بود که از جانب نسل جوان متولد شد و بارها در طی آزمون و خطاهای بسیار با همت و همراهی نسل های پیش تر راه خویش را بازیافت. ایده ای که "تمام تلاشش حرکت در مسیری با تصمیم گیری افقی و نیز پاسخگو از جانب اعضا بود" (1). انتخاب این شکل از فعالیت قطعاً سختی های زیادی را نیز به همراه داشت. نیازمند صرف زمان و انرژی مضاعف بود و نیز بارها، به ویژه در مواقع بروز بحران مورد نقد قرار می گرفت. در طول یک سال و نیم فعالیت کمپین موانع زیادی سد راه فعالان این حرکت شد اما با صدور احکام تعزیری سنگین برای برخی از پرونده های 22 خرداد 1385 و دستگیری مریم حسینی خواه و جلوه جواهری این مصائب رنگ و بوی دیگری به خود گرفت.

فشارها بسیار شدت گرفته بود، جلسات کمپین از جانب دستگاه های امنیتی زیر ضرب قرار داشت و دو یار جوان کمپین نیز بیش از یک ماه را در زندان می گذراندند (که این اتفاق در طول دوران فعالیت کمپین تا آن زمان بی سابقه بود).

در این میان نیز جلسه ای (8 آذر ماه 1386) به دعوت بعضی از اعضای جوان کمپین - همان جوانانی که به حرکتی افقی و دموکراتیک معتقد بودند- برگزار شد تا شیوه گردش اطلاعات و تصمیم گیری در کمپین مورد نقد و بازنگری قرار گیرد اما متأسفانه آنچه انتظار می رفت اتفاق نیفتاد. برخی از اعضا، نه تنها انتقادات وارده به شیوه گردش اطلاعات و تصمیم گیری را نپذیرفتند بلکه آن را امری عادی و منطقی قلمداد کردند که به واسطه میزان فعالیت افراد در کمپین تعیین می گردد. به اعتقاد ایشان کمپین دارای ساختاری برابر بود که در آن عده ای به دلیل میزان بالای فعالیتشان برابر تر بودند.(2)

به هر روی، این نقد از جانب عده ای که بعدها در قالب مدرسه فمینیستی فعالیت خود را سازمان دادند، مورد بی مهری قرار گرفت و حمل بر توطئه ای از جانب عده ای دیگر شد چرا که این دوستان دلیلی برای پاسخگویی به جمع نمی دیدند. گویا در آن روزها جمع گسترده و پر شور و منعطف و ... کمپین (3) که این روزها اینچنین مورد ستایش قرار می گیرد برای آنها زائده ای بود که سد راه فعالیت جمع کوچکشان شده بود. زائده ای که باید دور انداخته می شد تا بیش از این مسئله و درد سر نیافریند و چه راه حلی بهتر از بازگشت به جمع های محفلی و کوچک و هم عقیده در این زمینه، که تصمیم گیری در آن راحت باشد و سوهان فعالیت افقی و دموکراتیک صیقلش نزنند، آن هم جمعی از افراد توانمند که آموزششان نیازی به صرف زمان و انرژی نداشته باشد و به سرعت تبدیل به نخبگانی یکه تازو تئوری پرداز در عرصه فعالیت زنان شوند.

دیر زمانی از آزادی دو یار دربندمان نگذشته بود که زنگ مدرسه فمینیستی آرامش تازه به دست آمده مان را آشفت. واقعیت آن بود که اعضای کمپین تهران نیز یک شبه و با دریافت چند ایمیل از راه اندازی سایت مدرسه فمینیستی مطلع شدند و بعدها متهم شدند به آنکه با ساختار متضاد شان مانع فعالیت عده ای دیگر شده بودند (4) و نوشته ها آنچنان می نمود که گویا شکل گیری مدرسه فمینیستی اساساً پس از بحث های بسیار و با ممانعت دیگر کمپینی ها در برابر تغییر ساختار و ناگزیر درمانده شدن عده ای از گفتگو راه اندازی شده است، بی توجه به آن که حتی یک نفر از اعضای کمپین از راه اندازی چنین سایتی مطلع نبود. این ارائه تصویری مخدوش از واقعیتی بود که طور دیگری اتفاق افتاده بود. باز هم به این دلیل که اعضای مدرسه فمینیستی حتی نمی خواستند در برابر انتخابشان پاسخگو باشند.

سرانجام سایتی که بنیانش بر عدم شفافیت و پاسخگویی به سایرین بود، پس از بندبازی های فراوان در توصیف خود (که در ابتدا سایتی نه برای انعکاس اخبار و مقالات کمپین که سایتی برای انعکاس اخباری عمومی تر در حوزه زنان نظیر سایت زنستان توصیف شد و بعدها به یکی از سایت های کمپین یک میلیون امضا بازگشت پیدا کرد) نهایتاً به سایتی برای یک هسته خود بنیاد تغییر ماهیت داد. (5) هسته ای خود بنیاد که اساسش بر خودمحوری عده ای اندک از اعضای کمپین تهران بود. کسانی که خود را قهرمانان بی بدیل و هوشمندی خواندند که پس از فراز و نشیب های بسیار در متونشان، ناجیان کمپین یک میلیون امضاء در سخت ترین دوران فعالیت این حرکت نام گرفتند.(6) قهرمانانی که گویا در حساس ترین موقعیت و در میان چهل و تعصب سایرین بهترین راه را برگزیده بودند! (7) اما نمی خواستند به سایرین پاسخگو باشند.

- 1- نگاه کنید به مقاله (کمپین یک میلیون امضا، سازماندهی جنبش بدون تبدیل آن به سازمان) نوشته هما مداح و مقاله (کمپین: تجربه ای منحصر به فرد اما غیر انحصاری) نوشته هدی امینیان و مقاله (زنگ خطر فرایندهای غیر دموکراتیک در کمپین) نوشته نوشین کشاورز در سایت تغییر برای برابری
- 2- نگاه کنید به گفتگو با ناهید کشاورز جلوه چوهری در سایت کانون زنان ایران
- 3- نگاه کنید به مقاله حکومت چند مرکزی/کمپین تک مرکزی نوشته نوشین احمدی خراسانی در سایت مدرسه فمینیستی
- 4- همان
- 5- نگاه کنید به مقاله «هسته های خود بنیاد» ایده ای از جنس کمپین) نوشته سارا لقمانی در سایت مدرسه فمینیستی
- 6- نگاه کنید به مقاله حکومت چند مرکزی/کمپین تک مرکزی نوشته نوشین احمدی خراسانی در سایت مدرسه فمینیستی
- 7- همان

6. محبوبه حسن زاده / آتش نخورده و دهان سوخته

تا ساعت 4 صبح بیدار ماندم تا مطلب دوهزار کلمه ای ویرایش نشده ای را که یکی از دوستان از مراسم آتش نذری ای که مادر جلوه جواهری برای آزادی وی تهیه کرده، به گزارش خبری کوتاهی برای سایت تبدیل کنم. مراسم آتش نذری توسط مادر جلوه که فردی مذهبی است، برگزار شده بود تعدادی از اعضای کمپین از کمیته های مختلف در این مراسم شرکت کرده بودند. در کمپین سعی کرده ایم که ایدئولوژیک برخورد نکنیم. به همین خاطر جدا از موافقت یا مخالفت با پختن آتش نذری، تهیه گزارش از مراسم در برنامه ی کاریمان بود. چون مادر جلوه، خود از اعضای کمیته مادران کمپین است.

ساعت شش صبح، این مطلب بدون هیچ توضیحی و اطلاع قبلی به من یا یکی دیگر از اعضای سایت حذف شد و مطلبی با حدود یک هزار و 500 کلمه ای و 8 عکس جایگزین آن شد. در این مطلب نوشته شده بود: «این آتش به همت مادر جلوه جواهری و دیگر اعضای کمیته مادران کمپین یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض آمیز پخته شد.»

قبل از این که عضو کمپین یک میلیون امضا باشم و یا در حوزه زنان فعالیت کنم، خبرنگار بودم و حتی در سیستم سلسله مراتبی روزنامه هایی که در آن کار می کردم، مطالبم بدون اطلاع خودم این گونه حذف و جایگزین نشده بود چه برسد به کمپین یک میلیون امضا و سایت آن؛ کمپینی که اعضای آن همواره تلاش می کردند ساختار هرمی در آن شکل نگیرد، همه تلاش می کردند به قواعد دموکراتیک آن احترام بگذارند و همه از مادرخواندگی و بازتولید روابط قدرت مردانه در آن یکدیگر را برحذر می داشتند.

ما که آتش این ماجرا را نخورده بودیم، به دلیل تحریفی که با حذف خبر صورت گرفته بود شدیداً دچار سوختگی دهان شدیم. مخصوصاً که بعدها باید پاسخگوی طیف های متفاوتی که درباره این حرکت از اعضای کمپین سوال می کردند نیز می شدیم. کمیته مادران اعتراض داشت که چرا حرکتی که کمیته مادران کمپین مسئولیت برگزاری آن را نپذیرفته در سایت تغییر برای برابری به نام مادران کمپین درج می شود؟ به جز انتقاد افراد زیادی از داخل کمپین، انتقادات زیادی از خارج از کمپین آن هم با مقالاتی که منتشر می شد، به کمپین وارد می شد.

روزهای خوبی نبود. نمی دانستیم چه پاسخی باید به این انتقادات بدهیم. آیا باید در سایت تغییر برای برابری توضیح می دادیم چه اتفاقی رخ داده است یا باید می گفتیم دوستانی یا سوء استفاده از موقعیتی که برای خود در کمپین متصور شده بود، دست به این کار زده اند؟ آیا باید می گفتیم دوستانی که از روابط دموکراتیک میگویند و به روابط مردسالارانه انتقاد دارند، در عمل این قدرت را می پسندند؟

آن روز همه ما سکوت کردیم تا مشکلات درون گروه حل شود؛ اما نه تنها این مشکلات حل نشد که در مقابل کلیه انتقاد هایی که مطرح بود ایده هسته ی خود بنیاد شکل گرفت و بعد از آن بود که از سکوت اعضای کمپین و رسانه ی آن سوء استفاده شد و واقعیت به شکل عجیبی در مدرسه فمینیستی تحریف شد.

7. مازیار سمیعی / برای آرمان هایی که یکی بود

لازم نبود فکر کنم؛ غریزه ام، که لابد بیش از هر چیزی خود من است، به تنهایی برای قضاوت کافی بود. نیازی نبود برای داوری به تئوری یا کتابی رجوع کنم، خود عمل به اندازه لازم وقیحانه بود. واکنش اولیه به درستی عصبانیت، ناراحتی و احساساتی از این دست بود. چیزی که از دست رفته بود با دو دو تا چهار تایی منطقی ساخته نشده بود، چیزی که از دست رفته بود حساب هزینه-فایده بر نمی داشت، آرمانی بود که نمی شد واقع گرایانه از محال بودنش سخن گفت. ایده ای بود که نمی شد عملگرایانه و برای پیشرفت زیر پایش گذاشت. تک تک آن جزئیات مهوعی که بعدتر بیشتر خشمگین و غمگینان کرد دیگر اهمیتی نداشت، از فرط سخیف بودن حتی قابل نقد نبود. ابتذال کلیت آن نیز آن چنان آشکار به نظر می رسید که نیازی به بیانش نبود. راستی باید چه چیزی ابراز می شد؟ مگر "آن ها" تا همین دیروز از "ما" نبودند، خود ما نبودند؟

"هسته خودبنیاد" هم مانند "انرژی هسته ای" در بوق شد، گیریم بوقی کوچک و مفلوک. بوق بد صدا کمیته پسران را هم به اولین هسته بدل کرد، تبدیل که نه، تحریف کرد. هسته های بی موقع و بی بنیاد به روانمان حمله کردند، اگر توانش بود لابد بمبارانی هسته ای به راه می افتاد.

زمان که گذشت لابد باید خشم و غم فرو می نشست. اخلاق فمینیستی، دموکراتیسم در جنبش های اجتماعی، قدرت و... باید آن چه روی داده بود را توضیح می دادند و نقد می کردند. باید به کمک

مفاهیم واقعیت را تحلیل می کردیم؛ به کمک جعل مفاهیم وقایع را تحریف می کردند. اندیشه باید جانشین احساسات خام می شد. اما نمی شد، نمی شود. عاقلانه می گفتند که به سه سند اساسی کمپین پایبندند، درگیر اسناد رسمی بودند؟ پای سند ازدواجشان من شاهد عقد بودم. به این دلیل ولی نه، برای ترس ها و نگرانی های مشترک، برای خنده های با هم، برای آرمان هایی که یکی بود، برای بسیاری امور جزئی و کوچک اینچینی که هیچ سندی به رسمیتشان نشناخته بود نباید این اتفاقات می افتاد. عقل در اینجا اهمیتی ثانوی دارد؛ روابطمان، ما همه، فکر می کردم از جنس دوستی است، شور، امید، عشق به آرمان. عقل اهمیتی ثانوی هم ندارد، آن ها به عشقمان خیانت کردند.

8. نفیسه آزاد / روزهای مغشوش زمستانی

خانم احمدی خراسانی
بعد از خواندن مطلب مفصل شما
با خودم فکر کردم کاش چیزهایی که نوشته بودید
حقیقت داشت! آرزو کردم کاش همه وقایع همانطور پیش رفته بود که شما در مطلب خود گفتید و
آنچه من به خاطر می آورم فقط خوابیده هایی باشد و بس
ولی آنچه من به خاطر می آورم روزهای مغشوش و درهم زمستان پیش است
که در آن روزها ما همه از اتفاقاتی که می افتاد گیج بودیم
همین هسته خود بنیاد آن روزها هم شکل گرفته بود ولی ما از آن خبر نداشتیم
و با هوش و درایتی! که در مقاله خود به آن اشاره کردید
جلوی اشتباهات خیل عظیم کمپینی ها را می گرفت!
مطالب سایت را عوض می کرد، مطلب از روی سایت بر می داشت
جلساتی تشکیل می داد
لوگوی هانا و رونا که از اتفاق مربوط به همین شهرهایی هستند که تازگیها
از جانب شما به لقب هسته های خود بنیاد مفتخر شده اند
همان روزها از روی سایت برداشته شد
و هنوز هم ما نمی دانیم چه کسی و چرا این کار را کرد
و شما و هسته محترمان همه را توصیه به کوچک شدن و پرهیز از کار دسته جمعی و جلسات بزرگ
می کردید
درست در همان روزهای سرد پاییزی، زمستانی بود که دیگر شما را ندیدم
نه در جلسات شرکت می کردید و نه پاسخ ایمیل ها را می دادید
گاهی اتفاقاتی که می افتد به قدری تلخ است که حتی با نوشتن دهها صفحه طعم تلخ آنها نمی رود
چیزی که بعد از حرکت شما به چشم می آید
تکثیر هسته های خودبنیاد نیست بلکه
تکثیر ریاکاری و پنهان کاری و بی اعتمادیها ست
آن شهرهایی که شما گفتید تا جایی که من یادم هست
قبل از انتشار ایده هسته های خودبنیاد
هم به همین شیوه کار می کردند و همکنون هم همین کار را می کنند
فکر نمی کنید زیاد جالب نیست با تملک تجربه ها و حرف های دیگران برای خود دستاورد بسازید؟
در همان روزها در پاسخ به ایمیل من که درباره همین اتفاقات عجیب و غریب بود
گفتید اینها امور جزئی اند و اگر برایت مهم است برو به دنبالش
خوشحالم که همان امور جزئی امروز تبدیل به دغدغه های بزرگ شما شده است و
دموکراسی و عمل دموکراتیک جمعی و محکم در برابر لایحه ایستادن را درست می دانید
آن روزها تا جاییکه یادم هست شما از تغییر استراتژی حرف می زدید
و اینکه ما تحت فشاریم و باید کوتاه بیاییم و زنان مثل دانشجویان نمی توانند مقاومت کنند ...
زمزمه جمع کردن کمپین را هم ما نشنیدیم
من نمی دانم کی و کجا مطرح شده است؟!
و همان روزهای تحت فشار زمستانی بود که رفتید و ناگهان از همه کارهایی که می کردید انصراف
دادید...
خوشحالم که هسته شدن و با یاران همدل و دوست کار کردن
انرژی را دوباره به شما باز گرداند
خانم احمدی
بارها برای شما نوشتم که نسل من همراه با واژه فمینیست همیشه کسانی را به یاد می آورد که
یکی از آنها شماست
امروز می خواهم بگویم کاش هرگز این روزها را از نزدیک نمی دیدم.

9. هما مداح/ کتک خوردن کمپین!

داستان کمپین و هسته های خودبنیاد مرا یاد ماجرای بچه درس نخوان و انواع روشهای ارشاد به درسخوانی می اندازد. فرض کنید کمپین خسته از یکسال فعالیت، تعدادی بازداشت و برخورد امنیتی و ... را به بچه ای تشبیه کنیم که از درس خواندن و آموختن خسته شده است و والدینش(اعضای کمپین) می خواهند هر طور شده او را به راه راست هدایت کرده و به آغوش علم و دانش بازگردانند! البته انجام این کار روشهای بسیار متنوعی دارد که با توجه به شخصیت و اعتقادات والدین بسیار متفاوت است، یکی فکر می کند باید به این بچه برای مدتی استراحت داد، دیگری فکر می کند باید او را از بعضی از تفریحات محروم کرد، سومی حدس می زند که احتمالاً این بچه مشکلی دارد و بهتر است با او صحبت کند و در نهایت یک نفر هم راه حل را در کتک می بیند و پس از کتک اولیه به بچه اش تذکر می دهد که اگر درس خواندن را از سر نگیرد، مجدداً کتکی مفصل در انتظار او خواهد بود.

اگر اغراق نکرده باشم، شیوه تشکیل هسته های خودبنیاد برای بخشیدن روحی تازه به کمپین، مرا یاد ماجرای "کتک خوردن" می اندازد. اگر فرض کنیم که کمپین خسته نیاز به شوکی برای از سر گرفتن فعالیتهای خود داشت، من ایجاد هسته های خود بنیاد را اگر نه "بدترین شیوه" که "یکی از بدترین شیوه ها" برای انجام این کار می دانم همانطور که کتک زدن بچه ای برای درس خواندن، بهترین شیوه برای جلب توجه او نسبت به اهمیت دانش نیست.

چنین شیوه ای کتک زدن/ایجاد هسته های خودبنیاد اگر چه در کوتاه مدت جواب می دهند و مسبب ایجاد خانمهای دکتر و آقایان مهندس و کمپینی فعال می شوند، اما بچه کتک خورده هیچ وقت شخصیتی شبیه به بچه ای که با او حرف زده شده یا فرصتی برای رفع خستگی به او داده شده است، ندارد. انگیزه ایجاد شده در نتیجه کتک/جدایی بدون منطق، عجولانه و غیرمسئولانه یک گروه، هم شباهتی به انگیزه خود-برانگیخته یا برانگیخته شده در اثر انتقادات سازنده ندارد.

بگذارید داستانتان را به کنار بگذارم و اصل موضوع را بگویم.

ایجاد هسته های (یا هسته) خودبنیاد به شکلی که انجام گرفت به نظر من نه تنها شیوه خوبی برای ایجاد انگیزه و تزریق روحی تازه در رگهای خسته کمپین نبود، بلکه مضراتی غیرقابل جبران همراه خود داشت که دو مورد از بیش پافشارده ترین و سطحی ترین آنها "بروز بی اعتمادی در سطح فعالان" و "سرخوردگی دختران جوان از ادامه فعالیت" است. به نظرم این مضرات نه در کوتاه مدت که در بلند مدت و در موقعیتهای حساس خود را نشان خواهند داد، موقعیتهای حساسی که در آنها اعضای جنبش زنان نیاز به همبستگی و نزدیکی احساسی-تشکیلاتی به یکدیگر خواهند داشت.

کمپین می توانست به شکلی بهتر و کم ضررتر نیز احیا شود، اتفاقاً من معتقدم نه تشکیل هسته های خود بنیاد، بلکه رفع مشکلات در کنار یکدیگر و طی مسیر دموکراتیک برای رسیدن به ساختاری تازه (در صورت لزوم) است که نیازمند "ازخودگذشتگی" و "فداکاری" است وگرنه جدایی و کار انفرادی که اتفاقاً در حرکتها اجتماعی آسانترین و کم هزینه ترین روش است.

نکته دیگری که در مورد فعالان عضو این هسته ها ناراحت کننده و نگران کننده است، روش "تمایز ساختن خود از دیگری" نزد آنان است که با نوعی تاریخ سازی و تحریف تاریخی همراه است. هر گاه گروهی بدون دلایل و قرائن کافی از گروه دیگری جدا می شوند، مجبور می شوند ارزشها و اعتقاداتی برای خود خلق کنند که آنها را در تضاد با گروه اولیه قرار دهد و دلایلی منطقی برای جدایی آنان به شاهد بیرونی و آیندگان ارائه دهد. در مورد کمپین، "هسته خود بنیاد" مدرسه فمینیستی با طرح سوالاتی در مورد کمیته ها، ساختار و اعتماد تلاش کرده است چنین تمایزی میان خود و گروه اولیه ایجاد کند. این فرایند معمولاً به وسیله نسبت دادن چیزی به گروه مقابل آغاز می شود برای مثال در اینجا "مدرسه فمینیستی"، اعضای کمپین را متهم به "چسبیدن بیش از حد به ساختار کمیته ها" می کند که این موضوع در حد تجربه و دانش من اصلاً واقعیت ندارد و در برابر آن آلترناتیو "هسته های خود بنیاد" را مطرح می نماید. به این ترتیب چنین به نظر می آورد که کمپین ساختاری صلب و عقب مانده (کوتوله) دارد که هیچ جایی برای تغییر و نوآوری در آن وجود ندارد. تاریخ به همین راحتی تحریف می شود.

10. مریم حسین خواه / کمپین حرفه ما نیست، زندگی ماست

پنج شهریور ماه دوسال پیش وقتی در جلوی موسسه رعد، عزم مان را برای آغاز کمپین یک میلیون امضا جزم کردیم، می دانستیم که روزهای سختی در پیش داریم. حساب همه چیز را هم کرده بودیم از فشارهای محسوس و نامحسوس گرفته تا تهدید و بازجویی و بازداشت و زندان برای همین بود

که وقتی پاییز سال گذشته روانه اوین شدم، شوکه نشدم، می دانستم که برابری خواهی هزینه دارد و بدون پذیرش هزینه ها نمی توان به آن دست یافت.

شوکه واقعی وقتی بود که از زندان آزاد شدم. روز بازداشت، با وجود بسیاری از اختلاف دیدگاه ها، هنوز همه ما کمپینی ها در کنار هم بودیم. همدل و خواهرانه... روزهای بعد از آزادی اما روزهای سختی بود، بسیار سخت تر از تمام آن 45 روز لعنتی. بسیار سخت تر از تمام ساعاتی که باید جلوی بازجویی نشستیم و از برابری خواهی مان دفاع می کردم.

آزاد که شدم زنستان دیگر نبود. همه امیدم این بود که در این مدت سایتی دیگر جایگزین زنستان شده باشد. چرا که زنستان یک تجربه خوب و موفق جمعی بود که پیش از این کمتر نظیرش را تجربه کرده بودیم. امید من اما بر آب رفت... در نبود من، دوستان جوان ترم می خواستند سایت جایگزین را راه بیاندازند و "با تجربه ترها" گفته بودند. حالا نه!!! بروید کمی استراحت کنید... چند وقت بعد، ایمیل راه اندازی مدرسه فمینیستی را که دیدم. پشت سرش ایمیل های تبریک بود که خوشحالم جای خالی زنستان پر شده و خبرهایی که در این سایت و آن سایت می خواندیم که مدرسه جایگزین زنستان شده است. روح من و باقی زنستانی ها اما، از همه چیز بی خبر بود. دوستان "با تجربه ترم" دیگر به من و ما اعتماد نداشتند. همدلی هم دیگر نبود...

نمی توانستم بپذیرم. نمی فهمیدم در این 45 روزی که من اوین بودم و از نوشته هایمان در زنستان دفاع می کردم، چه اتفاقی افتاده که همه آن اعتماد و همدلی که پشتوانه دو سال کار جمعی بوده از میان رفته است و ما بیگانه شده ایم. یا بهتر بگویم آنها دیگر خودشان را با جمع بیگانه می دانند و بعد از راه انداختن ناگهانی سایتشان یکی یکی از کمیته های کاری کمپین بیرون می روند. جدا شدن ناگهانی این دوستان در روزهای سختی که کمپین از همه جا زیر ضرب بود، برای ما سخت بود. اما می شد پذیرفتش و به آن احترام گذاشت اگر کمی همدلانه تر و خواهرانه تر می رفتند، اگر با حفظ ارتباط ارگانیک و شبکه ای در کنار بدنه کمپین قرار می گرفتند و مهمتر از آن اگر با رفتنشان همه دستاوردهای بزرگ کمپین را که حاصل تلاش جمعی صدها فعال اجتماعی بوده، زیر سوال نمی بردند.

با همه اینها، حالا که از دوران شوکه شدن و رنج بردن گذر کرده ام، حتی این تصمیم به تغییر شیوه فعالیت نیز برایم قابل فهم است. چرا که کار کردن در جمعی به بزرگی کمپین با ساختاری باز و افرادی از طیف های مختلف و توانمندی های متفاوت دشوار است و نیازمند صبوری و مدارای بسیار.

طی نزدیک به دوسالی که از عمر کمپین می گذرد بخش بزرگی از نیرو و توان اعضا صرف چگونگی سازماندهی و توانمندی اعضا شده است. پروسه ای که به اندازه تغییر قوانین تبعیض آمیز اهمیت دارد و می تواند فعالیت در حوزه زنان را از انحصار جمع محدود و شناخته شده فعالان زن که سال هاست در این عرصه فعالیت می کنند، خارج کرده و فضا را برای وارد شدن نیروهای تازه نفس به این عرصه فراهم کند. با اعتقاد به لزوم طی این پروسه بود که بدنه کمپین تصمیم گرفت در برابر همه مشکلات ناشی از فعالیت در یک جمع بزرگ صبوری کند و به جای چند پاره شدن و تشکیل جزیره های سرگردان، بازسازی و اصلاح مداوم ساختار را پیش رو بگیرد.

چرخشی کردن مسئولیت ها در کمیته های مختلف، تمرین پاسخگویی در برابر مسئولیت ها، جذب نیروی های جدید در برنامه های مختلف، تعریف گروه های کاری کوچک و مستقل در هر کمیته، برگزاری کارگاه های توانمندسازی برای اعضا (کارگاه نوشتن، کارگاه آموزشگری...) و اصلاح چرخه اطلاعاتی از جمله این تلاش های برای بازسازی ساختار باز، گسترده و در عین حال افقی کمپین بود. ساختاری که حتی می تواند ظرفیت پذیرش گروه های کوچکی که با حفظ استقلال شان در کنار یکدیگر فعالیت کنند را داشته باشد. همانگونه که از ابتدای کمپین شهرهای مختلف با تشکیل این گروه های کوچک در کنار یکدیگر فعالیت می کنند.

روش این گروه های شهری اما با روشی که هسته خود بنیاد ایجاد شده در تهران در پیش گرفته متفاوت است. در این گروه ها اساس کار بر اعتماد متقابل، همدلی، به اشتراک گذاشتن امکانات و توانمندی ها و ارتباط ارگانیک استوار است و هر کدام از این گروه ها در عین استقلالشان از تهران و دیگر شهرها خود را در یک تعریف شبکه ای در کنار دیگر گروه های کمپین می دانند.

هسته خود بنیاد تهران اما از روز اول بنا را بر بی اعتمادی به سایر اعضای کمپین تهران گذاشت و با رفتارهای که نشان از همدلی نداشت، راه را بر هرگونه تبادل امکانات و اطلاعات بست. این شیوه کار شاید از نظر حرفه ای طبیعی باشد و قابل توجیه و دفاع. اما کمپین حرفه ما نیست، زندگی ماست.

11. مونا قاسمیان / اعتمادی که ضربه خورد

وقتی قرار شد کمیته مستند سازی تشکیل شود و وظیفه جمع آوری، شمارش و مستند کردن امضا ها را بر عهده بگیرد، خوشحال بودم که در کنار زنانی حرفه ای برای رسیدن به اهداف کمپین تلاش می کنم. می توانم از آنها بیاموزم و در طول مسیر همراهشان باشم. مسیری که برخلاف تصور کوتاه تر از آن بود که فکر می کردم. فکر می کنم روزی از روزهای پاییز 86 بود که ایمیلی به اعضای کمیته زده شد. یکی از افراد فعال کمیته مستند سازی که پیشکسوت همه ما در آن گروه کوچک بود، به علت این که می خواهد زمان بیشتری بر روی پایان نامه اش بگذارد از ادامه همکاری با گروه منصرف شده بود. بدون ذکر هیچ دلیل دیگری...

با وجود بحث های مختلف و حاشیه ای پیرامون این قضیه ما همچنان به او اعتماد داشتیم. اما بعد از مدتی یکی دیگر از دوستان به مرور فعالیتش را در کمیته کمتر کرد و در آخر جلسه با تعداد امضای شمارش شده برای کپی گرفتن رفت. رفتنی که دیگر برگشتی نداشت. و در میلی تنها خبر داد که دیگر نمی تواند با ما همکاری داشته باشد. این دوست عزیزمان با وجود تماس های متعدد از طریق ایمیل و تلفن تنها در مواقعی که مایل بود، به پرسش هایمان پاسخی داد و هیچ یک از امانتی هایی که به عنوان یک فردی از گروه به وی داده شده بود را برای گروه بازنگرداند. این حق طبیعی دوستان که ادعای پیشکسوت بودن در حوزه زنان را داشتند بود. اما این حق آنها نبود که به خاطر اختلاف نظریشان به ما دروغ بگویند و از اعتمادمان سوء استفاده کنند. از اعتمادی که با ضربه به آن دیگر نمی توان آن را مانند گذشته مرمت کرد.

من نمی خواهم قضاوت کنم. شاید آنها هم برای خودشان دلایل قانع کننده ای داشتند. اما موردی که در این میان مهم نبود صداقت و شجاعت بود. یکی از زیبایی های کمپین وجود هزاران انسانی است که با وجود تفاوت ها در کنار یکدیگر برای رسیدن به هدف مشترک تلاش می کنند. اما دوستان نتوانستند تفاوت ها را بپذیرند و در دوستی به ما و هدفمان ضربه زدند. ضربه ای که بیشترین آن را نه کمپین و ما بلکه خود آنها خوردند.

12. نیلوفر انسان/هدف اصلی را فراموش نکنیم

این که برخی از کنشگران در کمپین از سمت کمیته ها به سمت ایده های خود بنیاد حرکت می کنند نشان از آن دارد که ما در دو سال فعالیت خود در کمپین یک میلیون امضا همواره دغدغه ای ایجاد نوعی از دموکراسی مشارکتی یا مستقیم را داشته ایم. چرا که از طرفی با هرچه بزرگ تر شدن کمیته ها به سمتی پیش می رویم که ممکن است یک نفر در راس قرار بگیرد و عده ای خواسته و یا ناخواسته مجبور به تابعیت از وی شوند و این امر روی کارایی آنها تاثیر منفی داشته باشد. اگر چه هنوز هم کمیته ها به کار خود ادامه می دهند اما با تشکیل کارگروه ها و زیرمجموعه ها به شیوه مستقل تر و کوچک تر شده ای عمل می کنند که این امر حکایت از حرکت به سمت دموکراسی دارد. در ضمن این امر باعث می شود تا از توان افراد بیشتری در کارها استفاده شود و نیروی عده ای از افراد گروه بلا استفاده نماند. نمونه ای از آن هم بیرون آمدن کمیته ی هنری از دل کمیته رسانه در شهریورماه تابستان 1386 است. به هر حال این امر باعث شده است که روش های مبتکرانه تری به وجود بیاید که از دل این روشها ایده هایی نوین بیرون می آید.

به هر حال راه پیشنهادی هسته های خود بنیاد نقاط ضعفی هم دارد. به نظر می آید که هر چه این روش بیشتر به جلو حرکت می کند انگار کمپین های کوچک و کوچک تری شکل می گیرند. اگر چه هدف ها یکی هستند اما گاهی اوقات موازی کاری هایی پیش می آید که انرژی را هدر میدهد یا مثلا اطلاع رسانی ها سخت تر می شود. از سوی دیگر هم انگار این هسته های خودبنیاد که روز به روز از دل همدیگر خارج می شوند به نوعی خودشان در حال ساختن سلسله مراتب عمودی هستند. یعنی ممکن است یک هسته ی خاص بخواهد کل کمپین و یا گروه هایی که در زیرمجموعه ی آن فعالیت دارند را تحت نظارت خود درآورد. یک جور سلسله مراتب ناخواسته دراین میان به وجود می آید که انگار پیش بینی نشده است. اگر از طرفی با ایجاد هسته ها جلوی رشد یادکنکی کمیته ها گرفته می شود به این طریق از این طرف هم هسته های متعدد اگر بخواهند به جای همیاری و ارتباط موازی کاری کنند ساختار اولیه ای که حول یک محور مشخص شکل گرفته بود از هم پاشیده می شود و هر کس چوب خودش را به دست می گیرد تا گریه ی خود را براند، در نهایت هدف اصلی فراموش می شود.

13. جادی/ نظر صاف و ساده ام در مورد مدرسه و هسته

من در تمام زندگی نه طرفدار مدرسه بوده ام و نه طرفدار کار چریکی و بسته. مدرسه را دوست نداشتم چون مشوق سلسله مراتب بود و برتر بودن یکسری آدم از یکسری آدم دیگر. کاری که مدرسه می کرد

این بود که سعی کند کاری کند که من به جای تلاش برای بهتر کردن جهان، به دنبال پیدا کردن جایی در سلسله مراتب اجتماعی باشم و این مساله همیشه خلاف علاقه و آزادی من بود. طرفدار کار چریکی هم نبوده‌ام چون بارها و بارها دیده‌ام که وقتی گروه‌ها هسته بشوند و بسته بشوند، شکسته می‌شوند. بگذارید این دو مورد را دقیق‌تر بگویم.

مدرسه برای من معرف سیستم کثیف شهرت ناشی از سلسله مراتب است. سیستمی که هدف اصلی را فراموش کرده و حاضر شده با تبلیغ دروغ، به من بقبولاند که چیزی هست که بهتر است و بقیه باید به دنبالش باشند و راه رسیدن به آن هم از پیش مشخص است. مدرسه، سیستم سرکوب است. سیستمی در تضاد با دموکراسی و آزادی‌های فردی. معلم کلاس بلد است چه چیزی درست است و هر کس حرف متفاوتی بزند، شاگرد تنبل کلاس است و افتخار شاگرد زرنگ کلاس هم این که بشود مبصر کلاس. اینها بدترین خاطرات زندگی من هستند. من همیشه از اجبار اجتماعی به پذیرش همنوایی متنفر بوده‌ام. شاید خودم همنوا باشم اما اینکه کسی کشف کرده باشد که من باید همنوا باشم چون نفعم در این است را دوست نداشته‌ام.

اما در مورد هسته‌های بسته و کار چریکی! از این هم متنفرم. هسته بسته است و هر چیز بسته، کم ارتباط. شکی نیست که کارایی ظاهری یک گروه چریکی بالاتر از یک گروه دموکراتیک و باز است. من برنامه نویسم و به راحتی می‌دانم که یک برنامه پیچیده را یک نفر راحت‌تر می‌نویسد تا پنج نفر. اما این را هم می‌دانم که برنامه‌ای که یک نفر نوشته شود اشکالات بیشتری خواهد داشت تا برنامه‌ای که هزاران نفر در نوشتن‌اش مشارکت داشته باشند. گروه‌های چریکی سریعتر هستند اما عمق ندارند. شاید یک هسته بتواند با دزدیدن ارتباطات و روش‌های شبکه‌ای میلیون‌ها امضا جمع کند اما به زودی فراموش خواهد کرد که هدف، جمع کردن امضا نبوده، هدف مقاله‌های طولانی نوشتن نبوده، هدف مصادره کمپین به نام خود نبوده، هدف قهرمان ملی بودن نبوده، هدف هویت سازی برای یکسری آدم نبوده، این موضوع همین حالا هم فراموش شده.

یادآوری می‌کنم هسته عزیز! هدف کمپین ساختن جامعه‌ای بهتر است؛ جامعه‌ای که دروغ در آن جایی نداشته باشد. دزدی در آن نباشد. آدم‌ها برابر باشند و برای هویت یابی، دروغ نگویند. وقتی هسته دروغ می‌گوید و وقتی تاریخ را تحریف می‌کند یعنی هدف را فراموش کرده.

وقتی می‌گویید از هستیا جدا شده‌اید چون احساس می‌کردید باید برای کمپین کار کنید من می‌دانم که واقعیت را مخفی می‌کنید چون می‌دانم که از هستیا جدا شدید چون دوستانتان می‌گفتند که شیوه فعالیت اقتصادی شما روی آینده اجتماع و جنبش زنان تاثیری مخرب دارد. همین است که وقتی می‌گویید هسته شده‌اید تا به کمپین کمک کنید، من باور نمی‌کنم. من حرف شما را باور نمی‌کنم چون دیده‌ام که روابط کمپین را به نفع خودتان قطع کرده‌اید، من دیده‌ام که ایده طرح مدرسه را از همبندی‌های خودتان پنهان کرده‌اید، من دیده‌ام که تلاش می‌کنید به عنوان یک گروه مستقل امضاها را جدا کنید، من می‌بینم که عمل شما مرتبط با نظریه‌تان نیست بلکه نظریه‌تان بر اساس عملکرد روزمره‌تان تغییر می‌کند. عملکرد روزمره‌ای که باعث شده رورتی را چپ بدانید، در سایت مطلب نوشتن را اکتیویست بودن بخوانید، کاستلر را طرفدار گولدکوئست جا بزنید و با تاکید بر تفاوت‌های ذاتی مرد و زن، آش نظری را... واقعیت را بگویم. من ناراحت نمی‌شوم، لبخند می‌زنم. لبخند می‌زنم چون برای چندمین بار است که می‌بینم برای بعضی آدم‌ها ادعای تلاش برای ایجاد جهانی بهتر، در واقع تلاش برای کسب هویت است، حتی هویتی ساختگی. راستش دست خودم نیست ولی تکرار الگوها معمولاً باعث می‌شوند لبخند بزنم. می‌بخشید اگر در این شرایط می‌خندم.

14. رها عسگری زاده/ تلاش برای ایجاد فضای دموکراتیک در کمپین

یکی از علل موفقیت کمپین در ابتدا تشکیل جلسات بزرگ و مشورتی و ارسال ایمیل‌هایی بود که در آن شنیدن نظر من به عنوان یک کنشگر تازه وارد همان اندازه اهمیت داشت که شنیدن نظر کنشگران پرسابقه جنبش زنان. این جلسات که ابتدا بهترین محل برای تبادل اطلاعات مربوط به کارها، طرح پرسش و دادن ایده بود، کم کم نقش مهم‌تری گرفت و آن هم آشنا کردن داوطلبان جدید با فضای دموکراتیک کمپین بود. اما شاید فشار نیروهای امنیتی بر محل برگزاری جلسات، نقطه آغازی بود برای خودسانسوری، این مساله به جای اینکه درست و منطقی حل شود منجر به محدود شدن دایره گروه‌های تصمیم‌گیرنده شد و این دلایل اصلی اعتراض کنشگران جوان شد، اعتراضی که بعداً "احساساتی" قلمداد شد.

اول از همه مردان کمپین که عده زیادی هم نبودند برای مصالح امنیتی از جلسات حضوری حذف شدند. کم کم محل جلسات به صورت ایمیلی اعلام نشد و به تبع آن هرکس جلسه قبلی را نیامده بود و یا حلقه دوستی در کمپین نداشت نا خودآگاه از جلسات خارج شد. مرحله بعد حذف افراد از ایمیلها بود.

دوستی را می دیدی و می شنیدی اتفاقی در شرف وقوع است و یا تصمیمی که به تو نیز مربوط بوده در جمعی دیگر گرفته شده است. نقطه عطف این اتفاقات برای من روبرو شدن با سالنمایی عکس محور بود که با وجودی که تقریباً تمام عکسهایش را من گرفته بودم از چاپ آن هیچ اطلاعی نداشتم و چه کسی می تواند بگوید اگر می دانستم مخالفت می کردم! با نام فشار امنیتی و به جای اندیشیدن به راه حل بهتر تصمیم گیری ها به جلسات کوچک و خصوصی موقوف می شد، گروه هایی که مشابه حلقه های محدود و آن جی او های سابق بودند.

وقتی در ایمیل گروهی و جلسات کوچک تر ناشی انتظار داری که در جلسه عمومی کنشگران تهران (که در آن زمان هنوز امکان برگزاریشان بود) کسی در مورد تصمیمات گرفته شده توضیحی بدهد. اما جلسه ها بدون حضور این دوستان برگزار شده و تصمیم گیری ها در جای دیگری انجام می شد. یکی از اعتراض هایی که آن روزها کردند مدت زمان صحبت کردن افراد در جلسه ها بود، یکی از این دوستان می گفت چرا باید یک داوطلب بی سابقه به اندازه کسی که اسم و رسم و سابقه بیشتری دارد صحبت کند؟ غافل از این که بحث و خواسته ما جوان ترها نحوه عملکرد دموکراتیک و ایجاد ساختار افقی بود وگرنه در ارزشمند بودن تجربیات افراد پر سابقه در جای خود شکی نبود. اما متأسفانه این نقد ها باعث شد دوستان کم کم از کمیته ها و مسئولیت هایشان فاصله بگیرند.

درست است، تکثرگرایی در جنبش زنان به قوی تر شدن آن کمک می کند. اما راهی که در پیش گرفته شد نه در راستای تکثر گرایی، بلکه در راستای فاصله گرفتن و تضعیف و درجه دو نگه داشتن گروه هایی بود که به نام کمیته های کمپین و کنشگران جدید و تازه کار تمام تلاششان را برای پیشبرد اهداف کمپین می کردند و خواسته ای به جز "ایجاد برابری در فضای برابر" نداشتند.

15. آزاده فرامرزی ها/ هویت سنجاق شده

شاید یکی از دام های پرخطری که می تواند دامن گیر کنشگران و فعالان جامعه به ظاهر مدنی ما شود این باشد که هر روز چهره ای جدید، حرفی تازه و تعریفی نو از خود ارایه داده و از طریق آن اثبات کنند که راهشان درست ترین، بهترین و موفق ترین راه است. در حالیکه راستی و درستی نیازی به اثبات و گواهی و شهادت و قسم و آیه ندارد. آنچه راست و درست است راه خود را می رود و در فرآیند کامل شدنش پتانسیل های جدید [آدم ها] را جذب می کند؛ بی هیاهو و جار و جنجال، بی ادعا و تکلف. پرسونا نمی خواهد و دلهره ندارد از شنیدن نقد! این خصیصه هاست که آدمها و تفکرات را جریان ساز می کند و تاثیر گذار؛ وگرنه بلندگو به دست گرفتن که کاری ندارد!

مهمترین نکته در فرآیند جریان سازی و تاثیرگذاری، پیشرو و پیشاهنگ بودن است که باعث می شود عده ای "آزادانه" و "مستقل" شیوه تفکر جریان مزبور را پذیرفته و آن را به الگویی برای خود بدل کنند. اما ظاهراً ایده هسته خودبنیاد کار پیروانش را آسان کرده و بدون شور و مشورت و نظرخواهی، آنها را طرفدار خود معرفی می کند. این در حالی است که این معرفی شدگان ناگزیر (از جمله کمیته پسران و کمپین شهرستانها) تا کنون نه حرفی از پذیرفتن ایده هسته خود بنیاد زده اند و نه خود را هسته نامیده اند.

مگر کمپین فراخوان عمومی نیست؟ کنش جمعی نیست؟ چرا باید فعالان یک کنش جمعی زیر شاخه فرد یا دسته ای قرار گیرند؟ چرا باید الگویی اجباری بپذیرند؟ این تخیل جریان سازی بیشتر شبیه نوعی کسب هویت است. هویتی که نه از درون بلکه از برون به ایده [هسته خود بنیاد] سنجاق می شود. برای کسب این هویت، کنشگران اندیشمند مدرسه فمینیستی دیدگاهی ماکیاولیستی نسبت به فعالیت اجتماعی خود برگزیده اند که در راستای آن کار موازی، تحریف واقعیات، انشعاب، ایجاد فضای منفی و از بین بردن همدلی ها و همکاری های موجود، لابد اخلاق گرایی محسوب می شود و در نتیجه مجاز!

ایده هسته خودبنیاد، خوب یا بد، راه درازی برای تبدیل شدن به یک جریان موثر و پیشرو در پیش دارد و حرف و نظر و نوشتارهای تئوریک [با رویکردهای کم بینانه: سنتی و "کوتوله" خواندن ساختار کمپین] کمک شایانی به آن نمی کند.

16. الناز انصاری / تغییرات ادبی و توهم تغییر

روزهای تلخی بود. همه در يك برزخ عاطفی گیج می زدیم. اهمیت نداشت از آن جوانان پرشور تازه آمده در جنبش باشیم یا آدم های قدیمی تر. به بچه های طلاق در برزخ حضانت می ماندیم. خیلی هایمان راه میانه را می خواستیم. نمی خواستیم روی نیمه قلب مان پا بگذاریم. آن روزها اما نیمه ای

دیگر را شایعات و توهین ها داشت به مسلخ بی اخلاقی هایی می برد که حریف اش نبودیم. همه ما که باز فرقی نداشت از کدام رده زمانی آمده ایم، يك صبح اینترنتی میخ کوب شدیم. زنگ ها برای تفاوت و مرزها به صدا در آمده بود و داشت گوش ما و وجدانمان را کر می کرد.

زنگ مدرسه خورده بود خیلی هایمان نمی دانستیم این دلنگ دلنگ زنگوله چه چیز متفاوتی دارد. آنچه بعدها از مطالب بر می آمد، تکرار لاینقطع واژه ای جدید بود. واژه ای جدید که هیچ مفهوم جدیدی با خود نداشت، اما لجوجانه اصرار داشت بگوید مفهومی جدید از دل تئوریسن های جوان فمینیسم وطنی برآمده. هرچه بیشتر خواندم کمتر فهمیدم که فرق این هسته های خود بنیاد با کمیته های کمپین چیست. اصلا چه مانعی تا به حال وجود داشت که نمی گذاشت این هسته ها تشکیل شود. اصلا مگر کمپین و ساختار مرکزی آن (اگر وجود آن را به معنای کلمه بپذیریم) چه اراده ای به مرکز گرایی داشت. خاطرم هست در یکی از جلساتی که با بچه های زنجان داشتم تا چه حد خود را مختار می دیدم که به آنها بگویم اصل این است خودشان ساختاری بنابر بافت نیازهای شهر سامان دهند. این اختیار از اعتماد به نفس یا حس ریاست طلبی من نبود، این اولین درک من و خیلی ها از کمپین بود. در کمیته ها هم جز این نیاموختم. تجربه ناب و البته پر دردسری که به ما یاد داد که شاخک هایمان را علیه "سلطه" تیز کنیم.

هسته های خود بنیاد که برای درک آن بدون هیچ غرض ورزی همه تلاش ام را کردم در نهایت چیزی جز يك توهّم نظری نبود. تغییر نام ها و بازی با کلمات اتفاقا تجربه ملموسی برای همه ماست. تجربه ای که لیبرال های وطنی تمام و کمال در مقطع اصلاحات آرموندند. و پیشتر از آن و هنوز هم می بینیم که این واژه های بازیافتی چطور برای ایجاد خط کشی های جدید و ایجاد تصویری پویا از سیاست مردان تولید می شوند و در تلاشی همه جانبه تجربه های دوست و دشمن را با اسلامیزه کردن ادبی تبدیل به تئوری جدید می کند و در بوق کرنا می دمند.

وقتی يك نظریه اجتماعی- فمینیستی برای امثال من که مطالعات و فعالیت فمینیستی داریم هیچ رنگی از تازگی و تغییر ساختاری ندارد نمی دانم آیا ایراد از فهم ما از هستی است یا ایراد از نظریه ای - که اگر بگویم بازیافتی - که ناپخته است. نمی دانم این هسته ها و این بنیاد های خود بنیاد و خود محور چرا از هر زاویه مرا به یاد تجربه ای ظاهرا دموکراتیک اما به غایت بوروکراتیک و سلطه گر گلدکونست می اندازد.

17. یاشار گرمستانی / راه آرمان خواهان و قدرت طلبان از هم جداست

یکی به بهانه ناکارآمدی با شمشیر زده دو شقه مان کرده و حالا در حالی که به کالبد خمیده و رنجورمان اشاره می کند، می گوید: "دیدم گفتم ناکارآمد است؟". دوستان خودبنیاد محورمان دعوایی شخصی را در تئوری ای به نام هسته خود بنیاد تئوریزه کردند و بر اساس خط کش، آن شکاف عظیم را دامن زدند. می گویند دسته های کوچکتر کارا تر است. شاید اگر جزئی به مساله نگاه کنیم کارایی آن چند نفر بیشتر شده باشد. اما کم شدن بازدهی که نتیجه رویکرد سکناریستی آنان است، بسیار وحشتناک تر از این حرف ها است. آنها کاملا با بی اخلاقی به عواقب تئوریزه کردن یک کیس خاص (دعوای شخصی شان با بقیه) بی توجه بودند. عواقبی که این روزها هر لحظه از نقطه ای سر باز می کند. هر جا دو نفر با هم مشکل دارند، تئوری هسته خودبنیاد چونان راحت الحلقومی گلوئی خود را بی آنها را نوازش می کند: می شود بجای اقرار صادقانه به ناتوانی در ایجاد ارتباط، با حفظ ژستی روشنفکرمانه تئوری هسته خودبنیاد را پیش کشید و از شر مخالف و مخالفت به راحتی با روشی کاملا حذفی خلاص شد.

گفتند به سه سند پایبندیم. رک می گویم چه و این حرفهای لیبرال مسلک در شامه من بوی بی اخلاقی الفا می کند. همیشه فرای نوشته ها و سند ها اخلاقی حاکم است نانوشته چراکه هیچگاه نمی توان همه احتمالات ممکن آینده را پیش بینی کرد. همیشه نوشته راه در رو برای آنانی که بجای آرمان دنبال چیز دیگرند باقی می گذارد. و همیشه راه آرمانخواهان و قدرت طلبان از هم جداست... و در نهایت الگوی چنین فاجعه ای را کمیته پسران کمپینی دانستند که بسیاری از ما کاملا با حسن نیت چند ماهی از عمرمان را برایش گذاشته بودیم. چقدر سخت است بازیافتن انگیزه ساختن دوباره با دیدن اینکه ساخته قبلی ات بی آنکه بدانی یا بخواهی شده ملعبه ای برای توجیه مثله کردن حرکتی که اصولا بر اساس ایمان به آن حرکت می ساختی...

18. سیاوش خدایی / میان فرم و محتوا همواره رابطه وجود دارد

تا پیش از مطرح شدن این مسایل، کمیته پسران - همانند سایر کمیته های کمپین - کار خود را به رغم محدودیت های پیش رویش از جمله تفکیک جنسیتی، انجام می داد. با مطرح شدن این مسایل و درگیر شدن خود "کمیته پسران" که از آن به عنوان الگویی برای ایده هسته خود بنیاد نام برده شده بود، دچار مشکلات داخلی عدیده ای شد. تا جایی که اثرات این مصادره به مطلوب و تحریف صریح واقعیات این کمیته دلزدگی و از هم گسیختگی بسیاری از اعضای آن را موجب شد. نمونه ای از اثرات آن در ویلاگ این کمیته به وضوح قابل مشاهده است. دروغ ناشیانه مدرسه فمینیستی در مورد نحوه عملکرد کمیته پسران برای توجیه عملکرد "تئوری سازی به منظور لاپوشانی اختلافات" بر هر عضو فعال کمیته پسران آشکار است.

لزوم تسریع عملکرد مجموعه کمپین، اصلاح مداوم ساختار آن و غیره امری است گریزناپذیر و غیر قابل انکار. آنچه بر من به عنوان یک عضو کمیته پسران که درگیر این داستان تهوع آور شد روشن است، وجود یک ذات پدرسالارانه و ضد فمینیستی در مدرسه فمینیستی است. روابطی که به فردی - با مصداق های بارز اعضای این گروه - اجازه می دهد بنا به صرفا سابقه و روابطی که دارد خود را دارای "جایگاه برتر" بداند. جایگاه برتری که به اعضای این گروه اجازه می دهد "کمیته پسران کمپین یک میلیون امضا" را یک هسته بنامد و بدین سان اعتراض ما به سانسور و تحریف همه روزه را به لجن بکشد. اعتراض من به نامیده شدن یا الگوی تئوری قرار گرفتن نیست. اعتراض به الگو قرار دادن عملکرد کمیته پسران برای توجیه عملکرد ضد فمینیستی مدرسه است. من به شخصه با این ایده مخالفت مطلق ندارم. البته باید کارکرد آن و ضرورت حضور آن سنجیده شود. آنچه برایم دردناک بود نسبت دادن عملکردی است که منتج از این تئوری بوده و کارکردی به جز توجیه نداشته است. اعضای مدرسه بدون ارایه دلیل دقیق و متناسب با واقعیات این کمیته همانند تحریف و سانسور همه روزه موجود در اجتماع، کمیته پسران را در یک فضای شدیداً مسموم فرو بردند که تا هم اکنون دست به گریبان این مشکلات هستیم. این تحریف نه فقط در تئوری و کارکرد آن در بخش نظری و توجیهی کنش ما، بلکه در پراکسیس جمعی مان صورت گرفته است. میان عملکرد کمیته پسران به عنوان یک کلیت شامل بخش نظری، عملی، ارتباطات و غیره و عملکرد متناظر آن در مدرسه، یک دنیا فاصله وجود دارد. نکته تاسف آور این است که اتهام دایمی جدیداً مطرح شده بر علیه کمیته پسران "دستور از بالا" است که اصلاً جای پاسخگویی ندارد. آنچه اهمیت دارد خود این تحریف است که دقیقاً نقش تحمیل بر کمیته پسران را داشت که تفاوت محتوایی فاحشی با دستور از بالا ندارد. بدین سان آنکه رابطه و قدرت رسانه ای بیشتری دارد، نظر به غایت فرصت طلبانه خود را به عنوان یک دستور از بالا بر دیگری تحمیل کرده و ذات فمینیستی جنبش زنان را به گنداب تبدیل می کند.

میان فرم و محتوا همواره رابطه ای وجود دارد. اگر چه احتمال دارد محتوای مد نظر مدرسه فمینیستی کمک به کمپین بوده باشد، اما فرمی که انتخاب شد نه فقط محتوای مدرسه و در طولانی مدت تمامیت آن را، که کل مجموعه کمپین را دچار آسیب جدی کرد و این زمانی است که می توان گفت: نه! اگر وسیله تحقق آن هدف این بود، هدف از پیش آلوده بود یا نهایتاً آلوده شد.

19. محمد شوراب / کمیته یا هسته مسئله این نیست ، وسوسه این است!!!*

روزگاری است که در حال جمع آوری امضا هستم و همیشه به کمپین به خاطر راه روشن (جمع آوری 1 میلیون امضا) و هدف روشن تر آن (تغییر قوانین تبعیض آمیز) افتخار می کنم و به خود می بالم که برای چنین حرکت بزرگی فعالیت می کنم. در کمیته پسران مدت هاست بحث بی پایان آغاز شده است که کمیته پسران هسته خود بنیاد است یا کمیته ای مانند دیگر کمیته های کمپین 1 میلیون امضاء. بحث ها بسیار است اما يك سوال من همیشه بی جواب باقی می ماند، هسته خواندن ما آیا تأثیری در بیشتر امضا جمع کردن ما می گذارد یا اینکه کمیته پسران بودیم و بمانیم یا هر اسم دیگری؟ این سوال همیشه بی پاسخ است چون هویت تك تك ما در کمپین 1 میلیون امضاء با جمع کردن امضاء تعریف می شود و هر حرکتی که این حس را در ما تحریک کند که بیشتر امضاء جمع کنیم مفید خواهد بود. با این اوضاع و احوال می بینیم نوعی رقابت صورت گرفته است، اگر این رقابت از بحث خارج شود و به کار عملی ختم شود (که تا حدودی شده است) پیروز هم هسته خود بنیاد پسران است و هم "کمیته" پسران (که تا کنون من فرقی بین این دو ندیده ام چون در هر دو می توان امضاء جمع کرد).

این بحث ها در مورد هسته بودن و نبودن ما جز گرفتن وقت امضا جمع کردن ما سودی ندارد. آیا واقعا هسته یا کمیته بودن مسئله است یا امضا جمع کردن؟
* برگرفته از شعر هملت شاملو: بودن یا نبودن دغدغه این نیست وسوسه این است.

20. نسیم خسروی / رقابت در کسب هویت فردی

همواره با خودم از ناگزیر بودن شرایط موجود حرف می‌زد. از اینکه تغییر ساختار و طرح ایده‌های نو گرچه مانند هر تغییر ساختاری، خساراتی در پی دارد اما در نهایت آزمودن امکانیست که اگر محقق شود ما را به افق‌های بازتری خواهد برد.

گرچه هرگز نتوانستم «شیوه‌ی رفتار» همراهان کمپینی ام در مدرسه‌ی فمینیستی را بپذیرم. نفس‌تئوری تبدیل شدن به ساختارهای کوچکتری که در عین حال با هم در ارتباط شبکه‌ای باشند ایده‌ی بسیار خوییست که حداقل دستاورد آن می‌توانست مقاوم‌تر شدن ما در برابر نظام حاکم و امکان بروز خلاقیت‌های بیشتر باشد اما پیشتر با خودم گفتم، نمی‌دانم چرا این‌تئوری تا جدا شدن و تشکیل هسته‌ی بسته‌ی جدیدی پیش رفت اما تا امروز جز یکی دو حرکت کاملاً نمایشی وضعیتی را به بهانه‌های متفاوت با ساختار بزرگتری که به تازگی از او بریده بود روشن نکرد!

به عقیده‌ی من «نحوه‌ی» «جداشدن» همراهان کمپینی ام پس از طرح‌تئوری هسته‌های خود بنیاد بیشتر از افزودن بر کارایی در ساختار و عملکرد داوطلبان و کنشگران کمپین و افزودن بر انرژی و شور جمعی، هزینه‌های غیر قابل انکاری به کمپین وارد کرد که نام بردن و تحلیل هر کدام در این مجال نمی‌گنجد.

اگر بخواهم به اختصار به مهمترین آسیب وارد شده از نقطه دید شخصی ام پردازم، آن را (رقابت در کسب هویت فردی) و صدور مجوز غیر رسمی آن در درون کمپین تهران می‌دانم. زیرا بسیاری، انگیزه‌ی دوستان مدرسه را بیشتر از رشد و ارتقا کمپین، رشد و ارتقا هویت فردیشان می‌دانستند.

صرف هزینه‌ی بسیار برای تولید «تئوری» و «متن» به بهانه‌ی «توانمند سازی» و تبدیل «نوشته» به ارزشی بالاتر از «آمار امضا»، یعنی ارتباط واقعی و چهره به چهره با آدمها با هدف آگاهی‌سازی «به اعتقاد من بیش از آنکه در خدمت اهداف کمپین یک میلیون امضا که مخاطب واقعیش زنان و مردان عادی جامعه هستند باشد، در خدمت کسب هویت فردیست. این ارزش‌گذاری جدید پس از بدعت دوستان مدرسه، به طور ناگفته‌ای برای ایجاد تعادل و جلوگیری از تکرار تجربه‌ی تلخ مدرسه فمینیستی در بین فعالان کمپین تهران رسوخ کرد.

مجال بروز تمایل آدمها به کسب هویت فردی در یک همراهی اجتماعی مانند کمپین، که در داوطلبانه بودن نیروها برای رسیدن به آرمانی مشترک و عدم دستاورد اقتصادی مانند بیشتر جنبش‌های اجتماعی، و در زمانمند بودن و قرار گرفتن در موقعیت تاریخی اجتماعی ویژه، کاملاً منحصر به فرد است، مانند ورود وپروسی بیماری را بوده است. زیرا مجال کسب هویت فردی در چنین کنش جمعی در وهله‌ی اول باعث منحرف کردن ساختاری ست که می‌خواهد حتی به قیمت سخت‌تر پیمودن و طولانی‌تر پیمودن راهش تا هدف، از ساختار هرمی سربچی کرده و ساختاری دموکراتیک‌تر را بیازماید. علاوه بر آن رفتن به سمت خواست‌های فردی در این شرایط، مانند انتقال بیماری به دیگر افراد یست که با هویت تعریف شده‌ای در خارج از کمپین و به طور داوطلبانه و به خاطر داشتن یک آرمان اجتماعی دست به کنش جمعی زده اند. بیماری سر در گمی، بیماری بی انگیزه شدن، بیماری عقب نماندن از چنین مسابقه‌ای، و بر هم خوردن تعادل هویت فردی افراد با هویت کمپینی شان و

گرچه، حتما چنین آرمان گسترده‌ای با داشتن نیروهای واکسینه شده از این گذار فقط با صرف انرژی برای بهبود بیماری، عبور خواهد کرد. اما نمی‌توانم بپذیرم که سرسری ترین برداشت از هر ایده‌ی زیبایی و اشتیاق برای اجرا کردن دست و پا شکسته اش، بدون پیش بینی و محاسبه‌ی «مسئولانه» سود و هزینه‌ی احتمالی آن، و بتونه کاری سوراخپایش با کلمات و مقالات وزین، از سوی همراهانم در مدرسه‌ی فمینیستی در این شرایط ویژه‌ی تاریخی اجتماعی اشتباه کوچکیست که با دل سپردن به نیت خیر کثرت گرایی قابل توجیه باشد.

21. مریم زندی / مگر می‌شود از این جامعه و استبداد آن جدا باشیم؟

مدت زیادی از پیوستن من به دریای جنبش زنان نگذشته بود که جدایی مدرسه فمینیستی از دیگر اعضای کمپین اتفاق افتاد. اول فکر کردم که یک دعوای ساده درونی است ولی بعد متوجه شدم که نه، خیلی اتفاق‌ها افتاده است. راستش من خیلی خیلی به جنبش زنان خوشبین بوده و هستم ولی فکر نمی‌کردم چنین اختلافاتی به وجود بیاید. از دور که نگاه می‌کردم می‌گفتم خیلی اتفاق خوبی افتاده که زنانی به این حد آگاه و توانا در کنار یکدیگر کار می‌کنند. دایم می‌شنیدم که مردان هم به زنان دست میریزد می‌گفتند که همه چیز را کنار گذاشته اند و به کار در جامعه مشغولند. ولی وقتی این اتفاق افتاد همه به من طعنه می‌زدند....

وقتی با یک مطلب دادن به مدرسه فمینیستی - که خودم اصلاً نمی دانستم یک گروه از فعالین کمپین جدا فعالیت می کنند - با نگاه های سنگین دوستانم مواجه شدم پرسیدم چه شده؟ پاسخی دریافت نکردم. خیلی خیلی احساس بدی بود که از هیچ چیز خبر نداشته باشی ولی متهم باشی، وقتی به دوستان مدرسه فمینیستی گلایه کردم که مرا به جلساتتان دعوت می کنید، از من مطلب می خواهید، اما مرا در جریان اتفاقات نمی گذارید، چرا به من چیزی نمیگویید؟ حق به جانب گفتند: ما فکر کردیم خودت می دانی و باید می دانستی که این اتفاق افتاده چرا نمی دانستی؟... می بینید خیلی جالب است!

به هیچکس چیزی نگفتم. به خواندن مطالب نوشته شده و پرس و جو درباره مواقع پرداخت، متوجه شدم ای بابا من چه ساده دل و خوش باور بودم! وقتی حرف هایشان را گوش دادم دیدم سراسر ادعا است، می گویند به دنبال مشهور شدن نیستند درحالیکه در عمل به نظر چنین نمی آمد. متأسفانه در این رفتار ها قدرت طلبی دیدم.

در جامعه استبداد زده و سراسر مرد سالار ما این حرف ها خیلی عجیب نیست سال هاست که به ما یاد نداده اند که فقط خودمان مهم نیستیم و این قدرت جمع و تفکر جمع است که در نهایت برنده است و سازنده و تاثیر گذار. به قول مرحوم مختاری ما در خانواده یاد گرفته ایم که فقط یک نفر دستور دهد و ما همه اطاعت کنیم بدون این که بیندیشیم و حق فکر کردن داشته باشیم، مگر می شود ما از این جامعه و استبداد آن جدا باشیم؟

بگذریم خیلی احساس بدی بود، احساس تحقیر، احساس این که بازی داده شده ای و از تو سوء استفاده شده است، تا مدت ها در خود بودم و از خود می پرسیدم آیا بازی های سال های دور دوباره تکرار می شود؟ بالاخره با خودم کنار آمدم. آن قدر هدف ما ارزشمند و بزرگ است که من هم مثل یک قطره به آن پیوسته ام و حالا خیلی خیلی خوشحالم که در کنار کسانی کار می کنم که به کار جمعی اعتقاد دارند و به حرف جوانانی که اطلاعات و تجربیاتشان در حوزه زنان کم تر است گوش می کنند. من به این تمرین مدارا و دموکراسی در کمپین بسیار خوشبین هستم.

22. مونا محمد زاده / پیرامون را دگرگونه کردن زیباست، ویرانش نکنیم

و ما دوره می کنیم.
شب را و روز را،
هنوز را.
درد و دل می کنم.

راستش تعجب نکردم این بار. دیگر اشکی نریختم. توجیه مهربانانه ای آماده نکردم تا لاپوشانی کند داستان تلخمان را. چرا که تجربه ای دوباره بود. این بار دیگر بحث هستیا و یک ان جی او نبود. داستان کمپین بود با کلی نقد و حدیث در پی اش. داستان تکرگرای و فردمحوری و ساختار عمودی و حکومت چند مرکزی و...
و قدرت آن قصه تلخ بود که طالبش بودند و در زبان از آن تن می زدند.

این عادت دیرین است که از هرچه فاصله می گیریم انگار باید لگدمالش کنیم. شاید که با تقلیل آن جریان، سطح فعالیت خود را به رخ می کشیم. خودمانیم، چرا بعضی گمان بردند که فعالان کمپین یک میلیون امضا در شهرستان ها هسته های خودبنیادند؟ چرا این شبهه نازل شد که با ورود هسته های خود بنیاد روحی تازه و شوری عظیم در فضای بی تحرک کمپین دمیده شد؟* اگر که به دلیل تکرر افراد و اعتقادات که البته حول یک محور مشترک (تغییر قوانین تبعیض آمیز) دور هم گرد آمده اند، به قدرت دلخواهمان نرسیدیم و نتوانستیم به واسطه تجربه و فعالیت های پیشین این حق را به خودمان بدهیم که برای تعداد بسیاری تصمیم بگیریم و آن دیگران برنتابیدند؛ آیا باید به تخریب و وارونه تحلیل کردن قضایا پردازیم؟ بگذارید به پای درد دل اما، رفتارهای غیردموکراتیک را در پس پشت مقاله های تئوریک پنهان کردن؛ گامی جلو به سوی تکرگرای نیست.

ای کاش اگر به خاطر آرمانهایمان کار گروهی می کنیم، بعد از رفتنمان هر آنچه اندوختیم از اعتبار و تجربه و نام؛ کوله بارمان نمی کردیم و با خود نمی بردیم. چه زیبا بود اگر قدرت مند می شدیم، می بخشیدیم و می رفتیم. پیرامون را دگرگونه کردن زیباست، آن گاه که ویرانش نکنی.

* اشاره به مقاله حکومت چند مرکزی، کمپین تک مرکزی، منتشر در سایت مدرسه فمینیستی (29 تیر 1387) به قلم نوشین احمدی خراسانی

23. لیلا نظری/چالش های کمپین با آنچه خود را هسته می نامد

تجربه همکاری در کمپین برای همه ما جدید است. کار در کمپینی که قرار است یک میلیون نفر عضو داشته باشد نیازمند کار جمعی و گوش سپردن به نظرات جدید و متفاوت است. رسیدن به این توانایی‌ها ممکن است برای افرادی چون ما که تاریخی فاقد دموکراسی را از سر گذشته‌ایم مشکل باشد، اما غیرممکن نیست. ما هنوز مشغول آموختن قواعد کار جمعی هستیم. در تجربه ای که داشتیم عده‌ای از همین جمع تا زمانی موافق کار جمعی بودند که نظر جمع، همان نظر خودشان بود و با روبرو شدن با دیدگاه های دیگر و نقد به انحصار اطلاعات، نشان دادند که تحمل نقد را ندارند و در کش مکشی طولانی و پرداختن سرانجام تصمیم گرفتند که به جای گوش دادن به نقدها و نظرات دیگران، خود را کاملاً از پروژه جدا کنند و برای خودداری از توضیح عمل خود شروع به تاریخ سازی و تئوری سازی کردند و حتی تا آنجا پیش رفتند که ساختار کمپین را متهم به ارتجاعی بودن کنند. پاسخ ساده این افراد به مساله موجود، پاک کردن صورت آن بود.

جدا شدن این افراد و تئوری سازی شان برای توجیه حرکت هسته ای، ضربه های روانی بسیاری به اعضای کمپین وارد کرد و در عین حال نشان داد که نقد ناپذیری تا چه حد می تواند برای فرد خطرناک باشد و چطور می تواند انسان را وادار به توجیه کند و خود این مساله، اعتقاد به کار گروهی را تقویت کرد. با گذر از این دوره، نیروهای فعال در کمیته های مختلف، پس از پشت سر گذاشتن رکودی دو سه ماهه کم کم با پذیرش آنچه رخ داده بود - با حضور همان نیروهای جوان که از طرف افراد مذکور متهم به بی تجربگی و بی مطالعه بودن شده بودند - نشان داد که اگر چه کار در جمع بزرگ، کندتر است و نیاز به صبر بیشتر دارد ولی باعث رشد خودباوری، استقلال فکر و نقدپذیری در افراد می شود. علاوه بر این، کار جمعی به افراد هویت می دهد، در جمعی که حاضر است نظرات افراد را بشنود، برای آن نظر احترام قائل است و آن را نقد می کند، افراد به رشد یکدیگر کمک می کنند و آنچه آرزوی خیلی از ماست تحقق می یابد که عبارت است از حضور زنان و مردانی توانمند. زنان و مردانی که حاضرند در مقابل آنچه از جمع می آموزند به آن نیرو بدهند، ایده ها و نظرات جدیدشان را به اشتراک بگذارند و برای پیشرفت جمع، کار داوطلبانه انجام دهند.

این روزها، نتیجه نهایی این شده که با تلاش نیروهای کمیته های مختلف - در زمانی اندک - شاهد ثمرات فراوانی باشیم. سایت پربارتر شده، انتشار مجموعه مقالات افزایش یافته، ایده های خلاقانه کمیته های هنری و مادران را شاهد هستیم و اینها فقط گوشه ای از این رشد است.

شکی نیست که این راه به نتیجه خواهد رسید. راهی که در آن، تنها هدف مهم نیست بلکه روش اهمیت بیشتری دارد. روشی که به تمرین دموکراسی - گر چه سخت - اهمیت می دهد. به توانمند کردن افراد و به ایجاد فرصت برای همه اهمیت می دهد و در آن رعایت اخلاق از بدیهیات است چرا که تصور رسیدن به جامعه ای بهتر بدون استفاده از روش های اخلاقی ممکن نیست.

24. مارال فرخی / روایت هایی غریب

همه ما اعضاء ي کمپین از اتفاقي که منجر به جدایی تعدادي از اعضاء ي تاثیر گذار شد کم و بیش خبر داریم. این اتفاق و حواشی آن تا مدتها فکر ما را به نحوي مشغول کرده بود و سعی مي کردم با صحبت کردن با دیگران و به دست آوردن اطلاعات از منابع مختلف و تحلیل این ماجرا ماهیت این جریان را بفهمم. جریانی که تا مدتی نسبتاً طولانی تصورات را راجع به يك جنبش اجتماعي و فعالان آن به هم ریخت (با توجه به اینکه کمپین اولین تجربه فعالیت اجتماعي ام محسوب مي شود). البته تمامی جوانب این اتفاق هنوز هم برایم کاملاً روشن نشده. اما مقاله خانم نوشین احمدی در سایت مدرسه فمینیستی چنان به تعجیم انداخته که از دیروز که مقاله را خواندم فکر مي کنم که ماجرایي که ایشان روایت مي کنند - نحوه و علت جدایی شان از جریان شناخته شده کمپین يك میلیون امضا در تهران و تشکیل گروه مدرسه فمینیستی به همراه چند تن دیگر- غیر از آنی است که من از نزدیک شاهد بودم. هر چه به پایان خواندن مقاله نزدیک مي شدم روایت بریم غریبه تر میشد و بعد از پایان هر پاراگراف با خودم مي گفتم نه این جور نبود!... یعنی مي شود آدم ها اینقدر درك متفاوتي از يك اتفاق داشته باشند؟ ذهنم به سمت مقایسه ساختار کمپین قبل از جدایی این دوستان با ساختار فعلی مي رود و مي بینم که حرکت به سمت به وجود آوردن ساختار متکثر و دموکراتیک هدفی بوده که از ابتدایی که من در کمپین فعالیت مي کنم مورد نظر تك تك فعالان بوده و هست و موفقیتی که تا حد زیادی در رسیدن به این هدف بدست آمده محصول اراده ي دوساله برای رسیدن به آن است. محصول بحث های و تلاشهای بی پایان که بسیاری شان را در کمیته داوطلبان - که از ابتدای عضویت در کمپین در این

کمیته فعال بوده ام- شاهدش بودم و هستم. تنها امیدوارم روایت های متفاوت محصول دیدگاه های متفاوت ما باشند.

25. سمیه رشیدی/ من توانمند می شوم، در مقابل توانمند می کنم

در آغاز عده ای فعال ان جی اویی بودیم. کمپین شکل گرفت و همه با هویت فردی و توانایی های شخصی مان وارد شدیم. گفتیم شبکه ایم، در چرخشیم، سیالیم و روابطمان دموکراتیک و افقی است. مهم نیست در کدام نقطه از این کشور باشیم باز هم کمپینی ایم. این شیوه ما در آغاز بود، پیش رفتیم، زیاد شدیم و زیادت تر و ساختار مان و نیاز به آن در این شبکه حین کارمان شکل گرفت و این الزام ما را به سمت شکل گیری کمیته ها برد. داستان کارمان ادامه پیدا کرد و ما هر روز با کنشگران تازه واردی روبرو می شدیم که شاید کمپین تنها و اولین فعالیت اجتماعی شان بود ولی در عوض کمپین پر شد از آدم هایی با ایده ها و روش های جدید.

اساس کارمان را بر همدلی قرار دادیم چون معتقد بودیم اولین و مهم ترین سرمایه ی ما است و این همدلی برایمان اعتماد، مهارت و حرکت آورد. البته یادمان نرود این روش برایمان شکل تازه ای از کار بود و پر بود از آزمون و خطا. زمان می گذشت و ما نه زمان داشتیم، نه امکان و نه امنیت و این مانعی بزرگ شد برای تحقق روابط دموکراتیک. اما آیا این تنها عامل بود؟ به تدریج زمزمه هایی از قدرت، انحصار اطلاعات و این که چرا پس من نیستم و حاشیه هایی که روزی برایمان امنیت خاطر می آورد، آنچنان بر متن غلبه کرد تا آن که مهم ترین ضربه وارد شد؛ دیگر اعتمادی در جریان نبود و عده ای شده اند هسته و فراموش کردند که چه هسته باشیم چه کمیته و چه ...هر نامی که بخواهیم بگذاریم در دل شبکه ایم و شبکه یعنی ارتباط، همدلی و اعتماد.

در این برهه بود که کوتاه زمانی، شبکه دچار مشکل شد. این شبکه تنها در صورتی می توانست گسترش یابد که همه چیز شفاف باشد و قطعا قبل از امکان، مهارت و یا هر چیز دیگری این اخلاق کاری بود که شبکه را نگه می داشت. اخلاق بدان معنا که هر کاری چه داوطلبانه و چه غیر داوطلبانه ملزومات نانوشته ای به همراه داشت. اصولی در کمپین مانند: من توانمند می شوم و در مقابل توانمند می کنم؛ من موازی کاری نمی کنم چرا که وقت، هزینه و انرژی بر است، موازی کاری می کنم، اما نه در پرده؛ این که من در یک فضای رقابتی نیستم و در جهت ایجاد آن عمل نمی کنم؛ کسی را تخریب نمی کنم، چرا که فضای کاری ام رفاقتی است؛ تکثیر می کنم و تکثیر گرایی شیوه کارم است اما در ارتباطی پیوسته با همه نهادهای تکثیر شده هستم. نکته آخر این که برای توزیع درست قدرت و این که بتوان نقص در دموکراسی اولیه را تا حدودی جبران کرد باید درون این هسته یا کمیته چرخش اطلاعات و مسئولیت به طور کامل باشد و با رعایت امنیت سعی کنیم خودمان فضا را پیش از پیش امنیتی نکنیم، چرا که هراس از نا امنی خود یکی از مهم ترین ضربه هایی است که به گسترش فضای دموکراتیک می زند.

26. عسل اخوان/ انسان مساویست با انسان

همبستگی برای آدم ها متفاوت تعریف و تعبیر می شود ، اما در بین همه مشترک است که همبستگی با انشعاب متفاوت و متضاد است. می توان مثال زد انشعاب عده ای از فعالین جنبش زنان از کمپین یک میلیون امضا را، به بهانه های مختلف. همه انسان ها قدرت را دوست دارند، همه می دانیم که مطرح شدن می تواند یکی از دلایل فعالیت فعالین تمام حوزه ها باشد که نمی توان روی آن ارزش گذاشت و امری طبیعی است؛ اما اخلاق در کار و فعالیت، واژه ای است که دقیق تعریف کردن آن ممکن نیست و تعریفی نسبی دارد، و برای بیشتر ما دیگر غریب شده است. برای من دردناک است که آشنایی خودم با جنبش زنان را مدیون افرادی می بینم که نوشته ها و کتابهایشان برای من نقطه آغازی بود در این راه و حالا نوشته های آنها را اینقدر دور از واقعیت و شرایط موجود می بینم که رغبت خواندن مطالبشان تا انتها را نیز ندارم . این را غیر اخلاقی می دانم، با وجود سخت خواندن حرکتی به اخلاقی و غیر اخلاقی، با اطمینان می گویم که اگر استفاده کردن از فرصت ها پسندیده است، سوء استفاده از فرصت های یک جریان فکری، یک جمع و سپس جدا شدن غیر اخلاقی است. انسجام زمانی به دست می آید که همه نیرو ها، اختلاف نظرهای جزئی را- که ارتباط مستقیم با هدف مشترکشان ندارد - کنار بگذارند و هدف را فدای خواسته ها و آرزوهای شخصی نکنند. این انسجام الزاماً برای گروه های سیاسی مطرح نیست، همانطور که انشعاب را هم در بین گروه های غیر سیاسی، در بین گروه های اجتماعی و می توان تعریف کرد.

با وجود تمام مشکلاتی که عده ای از فعالین، خواسته یا ناخواسته، به عمد یا غیر عمد، برای کمپین یک میلیون امضا و راهی که می رفت ایجاد کردند، وابستگان حاکمیت نیز در پی سوء استفاده از این

اختلافات جزئی، امکان ضربه زدن به کمپین - که نزدیک به دو سال است آرزویش را دارند- را نزدیک دیدند، فشار بر فعالین کمپین یک میلیون امضا را زیاد کرده و تخریب این حرکت را شروع کرده و افزایش دادند. اما با وجود فیلتر های پی در پی سایت های کمپین در تهران و شهرستان ها، فشاری که جمهوری اسلامی بر آنها وارد می کند، اتهاماتی چون تمرکز گرایی از نوع دموکراتیک و غیردموکراتیک به آنان می زنند، اما همچنان پر شور تر از قبل، به هدف و خواسته های خود می اندیشند و به حرکت خود ادامه می دهند. فعالین این مجموعه بیش از پیش و جدی تر فعالیت می کنند و سعی می کنند انسجام واقعی خود را در راستای رسیدن به خواسته هایشان حفظ کنند و خود را، دغدغه هایشان و خواسته هایشان را، در فضایی برابر دنبال کنند. مجموعه ای که خواسته برابری جنسیتی انسان ها را دارد، اهمیت خاصی به مفهوم اساسی و اولیه "انسان مساویست با انسان" می دهد.

27. نیکزاد زنگنه / گامی در اعتلای فرهنگ کنش های جمعی

چه نگر گفته اند که هر انسان ایرانی، با چنین استبداد زاده می شود. حافظه ی تاریخی هر ایرانی با عدم مشارکت جویی، میل به تکرور و خود محوری و ایجاد رابطه ی از بالا به پایین شکل گرفته است. در شرایط کنونی که ادامه ی حیات ایرانی با این خصوصیات راهی به ترکستان است، جرقه های کم سوک مشارکت جویی و اتکا به خرد جمعی در سازمان های مردم نهاد و تشکل های مدنی و کمپین های مردمی فراوان به چشم می خورد. نمونه ی بارز این مدعا "کمپین یک میلیون امضا" است. کمپینی که تلاش برای ایجاد ساختار اداری افقی و جلب مشارکت توده ذینفع به سمت هدف مشترک "برابری"، از دستاوردهای تحسین برانگیز آن است. در این میان طرح ایده ی "هسته های خود بنیاد" گرچه به عنوان شیوه جدید و متفاوتی برای رسیدن به هدف مشترک جنبش زنان ایران مطرح شده است، اما همچنان بر شیوه ی سنتی خودمدار و تک محور استوار است و فاقد ارزش ها و نکات مثبت کنش جمعی است. برای نجات از سیر قهقرایی کنونی، رسالت فعالیت های مدنی در ایران قبل از هر چیز اصلاح ساختار از پایین به بالا و تقویت روحیه ی مشارکت و ایجاد تشکل ها و کمپین ها و سازمان های گسترده گروهی مبتنی بر خرد جمعی است. ازین رو باید نقش سازنده ی حرکت هایی چون "کمپین یک میلیون امضا" لحاظ شده و با حمایت و تلاش برای برقراری و پیشرفت آن، علاوه بر نیل به هدف متعالی "برابری"، گامی در اعتلای فرهنگ کنش های جمعی برداشت. تا اینکه با طرح ایده های خردی چون خود بنیادی و نگرش هسته ای - که در صورت اقتضا می توانند کارآمد باشند - به شرایط نامطلوب فعالیت اجتماعی و مدنی دامن زد.

28. نازلی فرخی / باز خوانی يك پرونده

هذي بهم زنگ زد. بعد از سلام و عليك معمول گفت: "نازلي! يه ميل فرستادم، ديدي؟" گفتم نه و قول دادم که چک کنم. این ميل سر آغاز خیلی جريانه شد.

مدت ها پيش بود که فکر ايجاد جلسات هماهنگي بعد از بحث هاي بسيار درباره ي لزوم حفظ روابط دموکراتيک در کمپين و نظرسنجي از همه ي فعالين آن جرقه زد و عملي شد. قرار بود در اين جمع نمايندگاني از هر کميته که براساس راي اکثريت آن کميته ها انتخاب مي شوند شرکت کنند و گزارش عملکرد کميته شان را بدهند.

آخري جلسه اين گروه سر منشاء بحث هاي بسياري در کمپين شد. نمايندگاني از کميته ها نيامده بودند، بحث سر خيلي از حرف ها بود که برخی از نمايندگان حتي از شان خبر نداشتند. فکر کردند لابد خودي و غير خودي در کمپين هست. قرار شد يك جلسه ي بگذاريم و آنجا به مشکلات و راه حل ها فکر کنيم و يعني همان جلسه ي 8 آذر!

چقدر دلهره داشتيم. چقدر نگران بوديم از اين که مبدا خيلي ها نيابند يا تحمل حرف هم را نداشته باشيم و دلخوري پيش بيايد يا هر چيز بد ديگري. عده ای آمدند، عده ای هم نه. خيلي حرفها گفتيم و شنيديم. يکي از تصميمي گفت که از آن بي خبر بوده، ديگري از حسش نسبت به دوستي گفت که "اگر فلان فرد محبوبش در جلسات نتواند بيش از بقيه حرف بزند ترجيح می دهد اصلا هيچ کسی در آن جلسه حرف نزند!..." اما خوب! دعوا نشد. ظاهرا همه چيز خوب بود.

جلسه تمام شد و با لباني خندان به خانه هامان رفتيم. اما نمي دانم چرا دلشوره مان تمام نشده بود. جمع بندي کرديم و به همه ايميل زديم. و قرار جلسه بعدي را گذاشتيم تا به نتيجه گيري نهايي برسيم. باز بعضي ها نيامدند. کمپين به راهش ادامه داد. کارش را مي کرد و سعي مي کرد دموکراتيک تر باشد. جلسات کميته ها با تمام فشار نيروهاي امنيتي همچنان پابرجا بود. کارگاه هايمان را همچنان برگزار مي کرديم و نشست هاي ماهانه ي بحث و تبادل نظرمان را همچنان داشتيم.

اما خیلی از کسانی که مورد نقد قرار گرفته بودند را دیگر ندیدیم. خسته بودیم. بازداشتها و برخورد های امنیتی يك طرف و داستان ان شب پائیزی يك طرف دیگر.

خیلی ها نمی فهمیدند چرا باید يك اعتراض كوچك چنین بلوایی به پا کند. ایمان داشتیم با گفتگو می توانیم مشکلات را حل کنیم. اختلافات و ندانستن چرایی این پس زدن ها خسته ترمان می کرد. دوستان قدیم از بی اعتمادی شان به هم می گفتند و یکی یکی ایمیل ها بود که رد و بدل می شد و داستان را پیچیده تر می کرد. جلساتی گذاشته می شد که همه نبودند. حرف هایی زده می شد که هیچ کس نشنیده بود. و در میان تمام این تشویش ها بود که سایت مدرسه فمینیستی زاده شد.

همه شوکه شدیم. ما که همچنان چشم انتظار گفتگو و حل اختلافات بودیم و تولد این تازه وارد برایمان قابل هضم نبود. هدف این سایت چه بود؟ تکرر گرایي؟ پس چرا اینقدر مخفی؟ مگر خودمان قبلا بحث تکرر گرایي را مطرح نکرده بودیم؟ مگر قرار نبود حتی اگر برای بقای کمپین هم چنین شیوه ای کارآمد بود باز در جمع بزرگتری به شور گذاشته شود؟ حالا چرا این اتفاق درست در این زمان افتاد؟ ایمیل ها بود که به کمیته ها آمد و درخواست شد که آنها را از لیست اعضای کمیته حذف کنند. سایت جدید دستاورد يك حرکت گروهی نام گرفت و ستایش شد و تئوری پردازی کرد.

از خودمان می پرسیدیم چرا در بحبوحه ی تمام انتقادات نیامدند و تئوری تکرر گرایي را تبیین نکردند؟ چرا برای چنین تئوری بزرگی، که قرار است کمپین را نجات دهد، ما را نجات دهد و سرمنشاء بسیاری از تغییرات عملی و تئوریک باشد اینطور در خفا و بی سر صدا زاده شد؟ نرسید این ما کیست. این ما همان هایی هستیم که يك سال و اندی کنار هم بودند و با هم زندگی کردند و حرف زدند و دوست شدند و برای هدفی مشخص راه پیموندند و در کنار هم راه آموختند و شدند: "ما!"

سایت جدید برای بسیاری از فعالین شك کردن در "ما"ی مشترک بود. کاش فقط همین بود. در دوستی و خواهری مان هم که خصیصه يك حرکت فمینیستی است هم شك کردیم. در اصول اولیه اخلاق فمینیستی و جنبشی هم شك کردیم... رخوت آمد. شك آمد و رنج بردیم. فضا دیگر آن فضای اعتماد سابق نبود. وقتی ناگهان و بی هیچ زمینه ای یکباره "ما" ی تو "من" شود چه می توانی بکنی؟

سمینار هایی برگزار شد و دوستان سابق و بسیاری از فعالین دعوت نشدند، شاید حالا دیگر غریبه بودند و جواب اعتراض ها هم ارجاع داده شد به آینده ای آزاد که آنقدر جا داشته باشیم که "دیگران" را هم دعوت کنیم.

از کمیته ی پسران به عنوان اولین هسته ی خود بنیاد نام برده شد، انگار که فراموش کرده بودند که جبر روزگار و فشارهای امنیتی که دایم مترصد فرصتی است تا به ما هم انگ اخلاقی بزند اینطور ناچار به تفکیک جنسیتی مان کرد. نمی دانم حافظه ها ضعیف شده بود یا يك فراموشی آگاهانه بود.

فضا، فضای رقابت شده بود. اما نه رقابتی که تو از بودن در آن لذت ببری و چیز جدیدی به تو بیاموزد. بلکه رقابتی از نوع دیگر. رقابتی که کسی دوستش نداشت. رقابتی بیمار و بی هدف که نتیجه همیشگی ضعف در کار گروهی است، رقابتی که نتیجه خصومت است. برای چه باید رقابت می کردیم؟ اصلا رقابت چه معنایی داشت؟ مگر تا بحال کمپین بی رقابت نبوده؟

به خودمان آمده بودیم. هنوز به جواب بسیاری از سوال هامان نرسیده بودیم. شك ماجرا خیلی زیاد بود. اما به خود گفتیم. باید پیش برویم. کمپین هنوز راه درازی در پیش داشت. دوباره نقد را شروع کردیم. بحث ساختار افقی و نقد ساختار هرمی را پیش کشیدیم. شیوه های دموکراتیک را باز تعریف کردیم. کمیته ها را فعال تر کردیم. در میان ما کوچکترین لغزش از اصولی که به آنها ایمان داشتیم فوری تذکری را به همراه داشت. هنوز هم این تذکرها هست. گاه این تذکرها تند و آزار دهنده می شود. اما همه می پذیریم. برابری دغدغه ی همه مان است. وارد این راه شدیم تا نقد پذیر بودن و برابر بودن را بیاموزیم. مهم این است که در حال تلاش و تجربه ایم و ایجاد چنین فضای باز و گسترده ای برای شکوفایی يك حرکت جمعی اولویت مان است. نقد 8 آذر را هنوز در ذهن داریم و قدم به قدم در کنار هم می آموزیم و پیش می رویم.

29. سوسن طهماسبی / هسته های بسته، مسیر دموکراتیک؟

تصور می کردم که دیدگاه مشترکی داریم و همه متعهد به ایجاد فضای کاری متناسب با اهداف برابری خواهانه هستیم. تصور می کردم در کمپین فعالانه برای باز تعریف قدرت با هدف توانمندسازی اعضا، به ویژه جوانانی که تازه به جنبش زنان پیوسته بودند کوشش می کنیم. تصور می کردم برای ایجاد

ساختاری افقی، سیال، قابل نقد و اصلاح پذیر و روابطی مبتنی بر برابری و احترام متقابل بین اعضا فارغ از تجربه و سن و موقعیت اجتماعی، با روشی صادقانه و شفاف، در درون خودمان می‌کوشیم.

اول کار هم برنامه بر حسب همین ایده آل‌ها تعریف شده بود. از رهبری گریز داشتیم، حداقل در شعار. از این رو با توافق همه یک ساختار حداقلی کمیته ای برای پیشبرد کار تعریف شد. از همان ابتدا یک گروه هماهنگی برای ایجاد ارتباط بهتر بین کمیته‌ها و اطلاع رسانی در مورد روند کار شکل گرفت و چند جلسه ای هم بر گزار شد. ولی فعالیت این گروه تداوم نداشت. بعدها متوجه شدم که اختلال در کار این گروه به عمد و از طریق رایزنی‌های غیر رسمی با برخی از اعضای کمیته‌ها ایجاد شده بود و کسانی با شعارهایی مانند "باید مثل وپروس در همه جا حضور داشته باشیم" قصد راهبری غیر شفاف این حرکت جمعی را داشتند. ابتدا خوشبین بودم و به خود می‌گفتم ما تجربه کار دموکراتیک نداریم، هماهنگی به این شکل زمان می‌برد و از طریق آزمون و خطا شکل می‌گیرد. پیش خود فرض می‌کردم که ضرورتش حتما در بین اعضا حس نشده است هر چند برخی از اعضای جوان مدام گوشزد می‌کردند که برخی از مسایل باید در کمیته هماهنگی حل و فصل شود.

به مرور متوجه شدم که یک گروه تصمیم گیر غیررسمی در حال شکل گیری است. باز هم خوشبینانه فکر می‌کردم که این گروه به صورت طبیعی و بر حسب نیاز به وجود می‌آید. حتا برخی توضیحات مبنی بر برابری همه ولی "برابر تر بودن برخی" را با تردید و به امید به راه افتادن مجدد گروه هماهنگی می‌پذیرفتم. نغدهایم را مطرح نمی‌کردم چرا که ابتدای کار بود و نمی‌خواستم انگیزه‌ها خدشه دار شود. در جلسه ای که پس از مراسم 22 خرداد سال 86 داشتیم احساس کردم این گروه غیر رسمی به عمد ایجاد شده و حس بدی داشتیم. حس فریب خوردگی و عدم صداقت دوستانی که صداقتشان را باور داشتیم آزار دهنده بود. ولی باز باور داشتیم که برای تغییر فضا با هم می‌کوشیم. در همان جلسه تصمیم گرفته شد که گروه هماهنگی دوباره تشکیل شود و اعضا از این طریق در جریان اطلاعات و تصمیمات قرار گیرند؛ چرا که بدنه اصلی کمیته همواره بر تعریف برابری اعضا اعتقاد داشتند و از برخوردی ابزاری رنج می‌کشید، ولی به خاطر ساختارهای حداقلی کمیته‌ها در فضایی نسبتا دموکراتیک فعالیت می‌کرد و کار اصلی کمیته را پیش می‌برد.

پس از جلسه نقدی که توسط اعضای جوان کمیته در 8 آذر برگزار شد، برخی کم کم راه خود را جدا کردند ولی با سیاست "دیگی که برای من نجوشد..." در ابتدا عدم پاسخگویی و شفافیت را با دلایل امنیتی توجیه می‌کردند و سپس با استناد به فشارهای امنیتی اصراری فرسایشی بر منفعول کردن کمیته داشتند. می‌گفتند به خاطر فشارهای امنیتی حتا برگزاری کوچکترین جلسات غیر ممکن شده بود و کمیته باید به صورت فردی یا گروههای خیلی کوچک کار را ادامه دهد. ولی برخی دیگر از اعضای کمیته بر حقانیت راه خود اصرار داشتند و فعالیت‌ها و جلسات علیرغم فشارهای بیرونی و درونی ادامه داشت. حتی تا مدتی بعد از راه اندازی سایت مدرسه فمینیستی دوستان "هسته ای" همچنان در کمیته‌ها حضور داشتند. سکوت کردیم تا حرمت یکدیگر را نگه داریم. سکوت کردیم چرا که فکر می‌کردیم درد، نداشتن پایگاه اطلاع رسانی انحصاری بود، سکوت کردیم چون نمی‌خواستیم دوستان جوانتر در کمیته و شهرهای دیگر که دور از این بحرانه‌ها به کار خود ادامه می‌دادند از جنبش زنان دلسرد شوند، سکوت کردیم از روی احساس تعهد و اخلاق، ولی با حمله مداوم ظاهرا تتوریک، دوستان "هسته ای"، با رقابتی مخرب و حیرت انگیز رو به رو شدیم که به هیچ عنوان نمی‌توان به عنوان اختلاف دیدگاه و یا زاویه دید به آن نگاه کرد. آیا سکوتمان اشتباه بود؟ به معنای تکرار همان روابط قدرت ناسالم بود؟

به نظر من پدیده "هسته‌های خود بنیاد" پدیده ای جدید نیست. بازگشتی انتخاب شده به محفل‌های بسته زنانه و واکنشی از روی عدم تعهد به کار دموکراتیک و گروهی است. این "هسته‌ها" نه تنها در فضایی بسته بلکه با ساختاری حذفی مبتنی بر "هم نظری" افراد ساخته می‌شود. و با این کار دستاوردهای زنان در دهه گذشته را نادیده می‌گیرد. دست آوردهایی که از طریق تجربه سازمانی بر ضرورت همفکری و تعامل بین افراد و گروه‌هایی که با هم اختلاف نظر دارند برای پیشبرد حداقل خواسته‌های زنان اصرار می‌ورزد. دست آوردهایی که بر باز بودن و افقی بودن جنبش زنان تأکید دارد. "هسته‌های خود بنیاد" در کمیته برای من ساختاری را تداعی می‌کند که اگر امکان می‌یافت به سوی تصرف یک حرکت جمعی خیز می‌داشت.

"هسته‌های خود بنیاد" این بار در شکلی شفاف تر در قالب مدرسه ای که تکرار تجربه‌های تلخ تاریخ استبداد زده ماست خود را بازتولید کرده است. اگر کمیته‌های تهران از زمان ظهور مدرسه فمینیستی و "هسته‌های خود بنیاد" فعال تر عمل می‌کنند به خاطر رقابت سازنده نیست. فعالیت پر شور کمیته‌های کمیته تهران به این دلیل است که ساختار "هسته ای" که سایه اقتدار بر فعالیت آنها افکنده بود دیگر در شکل سابق در درون کمیته تهران و کمیته‌ها نیست و اعضا با اعتمادی که دوباره با کوششی فراوان ساختیم در حال تجربه و یادگیری هستند. تجربه‌هایی که سازنده و توانمند کننده هستند و

فرصتی را برای بروز خلاقیت ایجاد می کنند. بر این باورم که مسیر راه از هدف مهمتر است. این مسیرست که می توان به آن افتخار کرد.

30.نوشین کشاورز نیا / کدام هسته خود بنیاد؟

زنگ مدرسه فمینیستی که نواخته شد و خوش خیال ذهنم نوید فعالیت سایتی جدید در حوزه زنان را داد. سایتی که در فضای تنگ و بسته کار در نشریات کاغذی و شرایط متزلزل و بی ثبات فعالیت در فضای مجازی نیرویی تازه را به کالبد خسته جنبش زنان می بخشید. در بخش درباره ما، گردانندگان سایت خود را تعدادی از کنشگران کمپین معرفی کرده بودند که به جمع آوری امضا هم مشغول هستند.... این معرفی نیز چندان غریب و نا آشنا نبود چون اعضای سایت بسته شده زنستان و کانون زنان ایرانی هم پیش از این مستقیم یا غیر مستقیم در کمپین فعال بودند، پس تا اینجا هیچ دلیلی وجود نداشت که به و واقع بین ذهنم جرات دخالت دهم تا بخواهد مرا از این خوش خیالی و داستان گل و بلبل دریارد.

اما وقتی وقایع چند ماه پیش را مرور کردم مشکلاتی را در مورد مسایل مختلف از جمله اداره سایت و گذاشتن یا حذف ناگهانی برخی مطالب از آن، بی اطلاعی برخی از اعضای کمیته ها از تصمیم گیری ها و اخبار مرتبط با کمیته خودشان، نقش نمایشی کمیته هماهنگی، چالش بر سر پختن آش نذری به بهانه آزادی یکی از اعضای دربند و درج گزارش دست کاری شده آن در سایت و بالاخره برگزاری جلسه انتقادی 8 آذرماه برای بحث و گفتگو درباره برخی از این مشکلات و نظایر آن را به خاطر آوردم، بدین ترتیب تاسیس سایت جدید آن هم بصورت مخفیانه و یک باره از طرف تعدادی از دوستانی که کم کم در کمپین به وزنه هایی از قدرت با روابط محفلی و دوستانه تبدیل می شدند علت و انگیزه دیگری را نشان می داد.

مقالات و مطالبی که به فاصله چند هفته از آغاز به کار سایت جدید منتشر شد سعی داشت جدایی این جمع را تکثر نام نهد و علت را هم مشکلات امنیتی و مقاومت در برابر بگیر و ببندهای حکومتی بداند. شاید برای تعدادی از کنشگران کمپین که از نزدیک شاهد ماجرا بودند این مساله که این گفتارها به خودی خود تا چه حد منطقی است چندان مهم و قابل اعتنا نبود بلکه شرایط و روشی که این جدایی در آن اتفاق می افتاد اهمیت بیشتری می یافت. قیایی از جنس به ظاهر نظری به تن عملکردی که با اهدافی دیگر از جمله قدرت طلبی و درگیری هایی شخصی صورت گرفته بود دوخته شد و بذری اعتمادی و تخاصم را در میان جمع پراکند.

اگر چه این مساله تا آن زمان برای جمع دورتر از کمپین چندان ملموس نبود اما برای کسانی که از نزدیک در گیر و دار اختلافات و مباحث درون کمپین تهران بودند آشکار و انرژی بر بود. به همین دلیل مدتها سکوت پیشه شد و سعی شد در برابر مقاله هایی که علت این جدایی - که البته بعدها تکثر نامیده شد- را توجیه می کرد مطالبی نوشته شود تا شاید نقاط ابهام و سوالات پاسخ داده شود اما چه کسی از ما بود که نداند اینها نه بر پرورشیدن مباحث نظری در کمپین درباره روش و اداره ساختار می افزاید بلکه توجیهاتی است که درباره عملی انجام شده ارائه می شود. در گام بعدی سعی شد برای مشروعیت بخشیدن به ایده هسته خود بنیاد که شاید اگر در چنین فضایی و با چنین روش غیردموکراتیک و خصمانه ای شکل نمی گرفت در جای خود قابل تامل و بررسی بود، همتایان و مصداقهایی دیگری جستجو شود در نتیجه کمیته پسران و سایت آن مردان برای برابری و سایت کانون زنان ایرانی مفتخر به دریافت مدال هسته ای شدند و عجیبت از آن فعالیت شهرهای مختلف هم در کمپین نمونه یک هسته خودبنیاد معرفی شد .

نشستن در خانه و برای عملی که به دلایل دیگری رخ داده به اصطلاح نظریه پردازی کردن و مستند کردن توجیهات عجیب و غریب با نمونه های بی ربط اگر چه در میان برخی از محققان ایرانی بی سابقه نیست و نوشتن کتابی از ته به سر را می ماند اما باعث اعجاب کسانی می شود که از نزدیک با مساله دست به گریباند. معرفی کمپین با ساختاری متصلب و سازمان گونه در حالیکه بارها و بارها چه در عمل و چه در نظر شاهد تشکیل، انحلال، کوچک و بزرگ شدن بخشها و کارگروههای مختلف با استقلال نسبی و بنا به ضرورت بوده ایم ادعایی غیرواقع بینانه بود که از سوی مدرسه فمینیستی ابراز می شد. ساختار کنونی کمپین در جریان کار و بنا به ضرورت شکل گرفته و ساختاری کاملاً رسمی و از پیش تعیین شده نیست که افراد بخواهند دو دستی به آن بچسبند و هرگونه امکان تغییر و تحول در آن را ناممکن بدانند. اما آنچه مهم است بحث و گفتگوهای آشکار در این مورد و روشی است که برای جرح و تعدیل ساختار کنونی اتخاذ می شود .

چه در مورد کارگروه‌های مختلف و چه در مورد کمپین شهرستانها آنچه مهم است ارتباط ارگانیک آنها با یکدیگر است زیرا نه کمپین تهران و نه هیچ یک از کمیته های آن نه قدرت و نه ادعای رهبری و مرکزیت کل کمپین یک میلیون امضا را در هیچ یک از نقاط جغرافیایی ندارد. در این راستا نشست رشت را بعنوان دستاورد طرح هسته های خود بنیاد مطرح کردن هم دستاوردی تخیلی و شاید بیشتر تبلیغاتی به نظر می رسد البته این مساله به معنای بی حاصل بودن نشست رشت نیست بلکه بعنوان یکی از شرکت کنندگان، آن را نشست موفق و پربار ارزیابی می کنم اما معتقدم دستاوردهای این نشست ارتباطی با طرح هسته های خود بنیاد ندارد زیرا کمپین تهران از همان ابتدا اعلام کرده بود داعیه رهبری و مرکزیت کمپینهای شهرستانها را ندارد و نداشته است. کمیته شهرستانها در تهران نیز بیشتر برای برقراری ارتباط متقابل با فعالان کمپین در شهرها و مناطق دیگر پی ریزی شده است. برعکس به نظرم طرح هسته های خود بنیاد با تاریخچه ای که از ظهور آن مطرح شد تا حد زیادی باعث شد نشست رشت دستخوش فضای متشنج بحثهای تهران شود زیرا اصولا فضای موجود در کمپین تهران بر اثر روش نادرست شکل گیری گروه مدرسه فمینیستی، رقابتی بیشتر از جنس تخصص را به وجود آورد تا رقابتی بر مبنای همدلی و برای پیشبرد کار؛ و نمونه اش هم توضیحات مکرر نمایندگان تهران برای پاک کردن این شبهه از ذهن نمایندگان دیگر شهرستان ها بود که ما برای ارتباط بیشتر با یکدیگر اینجا هستیم و نه یارگیری و رقابت با مدرسه فمینیستی و مهم نیست که شهرستانهای مختلف امضاهایشان را به مدرسه تحویل دهند یا به کمپین تهران و یا آنکه آنها را تا زمانی که لازم می دانند نزد خود نگاه دارند .

نکته دیگر آنکه تکوین دموکراسی و مقاومت در برابر فضای اختناق و سرکوب حکومتی به ملزومات دیگری به جز ساختار به ظاهر متکثر نیازمند است زیرا تا وقتی که جو بی اعتمادی بین اعضاء وجود دارد تا وقتی که جو سنگین دیدارها و سلام و احوال پرسی ها تنها از سر اجبار و با سرنگان دادنهای نمایشی همراه است، ابرازهمبستگی و مقاومت بیشتر ابزاری تبلیغاتی است که از قضا قدرت نمایی های توخالی حکومتها را به یاد می آورد. زیرا اصولا گرده برداری از الگوی حکومتی در زمینه وجود نقاط متکثر قدرت تا زمانی که بین این نقاط ظاهرا متکثر ارتباطی متقابل وجود نداشته باشد لزوما به پیروزی منتهی نمی شود و نیازمند جوی از دوستی ، اعتماد و ارتباط متقابل نه تنها در شعار بلکه در عمل هست در غیراینصورت ناخودآگاه درگیر وام گرفتن دیگر الگوهای حکومت از جمله دشمن تراشی برای تلاش، فعالیت و ماندگاری بیشتر خواهیم شد.